

www.csr.ir

جهانی شدن و امنیت ملی دولت*

ابوالفضل حرّی

درآمد

از انحصار اموال قانونی و اعمال قدرت دولت ناشی می‌شود.^(۲) دولتهای مدرن اروپایی از بدو تأسیس در قرن ۱۶ تا اواسط قرن بیستم میلادی، جهت نیل به منافع دولت-چه منافع ارضی و چه اقتصادی- در اقداماتی آشکار درگیر جنگ‌افروزیهای طاقت فرسا بوده‌اند. این دولتها عمدتاً با تکیه بر رقابت ملی یعنی از وقتی که توانستند منابع و حکم وفاداری به خود را از توده مردم اخذ کنند، به صورت دولتهایی قدر قدرت خود را به طرزی گسترده مرهون جنگ و جنگ‌افروزی‌اند.^(۱) سرچشمه اصلی مشروعیت دولت، نقش حمایتی اوست که علی‌الخصوص

* . در تحریر نوشتار حاضر، از مباحث مطروحه در کنفرانسی تحت عنوان «آنچه اکنون دولت قادر به انجام آن است» که در ماه نوامبر سال ۲۰۰۰ در دانشگاه مک گیل برگزار شد، بهره گرفته شده است.

درآمدند. از این رو، دولت‌سازی و جنگ‌افروزی دوشادوش یکدیگر به پیش آمدند.

کشمکش جنگ سرد (۱۹۹۱-۱۹۵۰) نقش دولت را در مقام تأمین‌کننده امنیت دو چندان کرد. به دلیل رقابت جهانی برسر قدرت و اعمال نفوذ و وسعت نیروهای مخربی که علیه یکدیگر صف‌آرایی کرده بودند دولت‌ها می‌بایست همیشه گوش به زنگ منتظر بمانند. گفته می‌شود با ورود غیرمنتظره نیروهای جهانی‌سازی خصوصاً بعد از پایان جنگ سرد، نقش دولت در مقام تأمین‌کننده امنیت روبه افول گذاشته است.

در این مقاله، راهکارهایی جهت ارزیابی تأثیر جهانی‌شدن بر نقش امنیت و رفتار دولت‌ها ارائه می‌شود. بحث من این است که بهترین ارزیابی از تأثیر جهانی‌شدن وقتی حاصل می‌آید که بتوان نواحی مرکزی و نیز راهکارهای امنیتی و رفتارهای مقوله‌های گوناگون دولت‌ها را مورد مذاقه قرار داد؛ گفتنی است جهانی‌شدن به واسطه همین نواحی هسته‌ای است که در مقابله با شواهد تجربی بر رفتار امنیتی دولت‌ها ذی‌نفوذ بوده است. از اوایل دهه ۹۰ تقریباً در هر جای دنیا دولت‌ها تغییرات ناچیزی در نحوه هدایت رقابت امنیتی اعمال کرده‌اند. معه‌ذا مسئله این است که آیا می‌توان این تغییرات را به جهانی‌شدن نسبت داد یا اینکه این تحولات زاده دگرگونی نظام‌مند پایان جنگ سرد و سلطه‌گری آمریکا در عرصه امنیت بین‌المللی است. وانگهی، بجاست که این پرسش پیش‌آید

که ثبات این تحولات تا چه حد است. از نظر تاریخی، در دوران پس از یک جنگ عظیم، دولت‌ها سیاست‌های امنیتی خود را نوسازی کرده و هزینه نظامی را با شرایط جدید وفق می‌دهند. اغلب نیروهای نظامی اضافی ترخیص و تجهیزات و ادوات اسقاطی از رده خارج می‌شوند. معه‌ذا، همچون گذشته، هیچ معلوم نیست که این وضعیت تا به کی پایدار می‌ماند. همان‌گونه که از افزایش هزینه نیروهای مسلح قدرتهای بزرگ-خاصه ایالات متحده آمریکا- و نیز رشد مداوم تجارت جهانی تسلیحات، از سال ۱۹۹۸ به بعد بر می‌آید، رقابت جهانی برسر مسئله امنیت نه تنها از میان نمی‌رود، بلکه در دهه کنونی افزایش نیز خواهد یافت. افزایش چشمگیر در هزینه‌ای که آمریکا صرف دفاع و نوآوری در فن‌آوری نظامی به ویژه در دفاع موشکی کرده است، دیگر ابرقدرتهای متحد با آمریکا را، به دستیابی به این تجهیزات ترغیب کرده است. در عوض، این تحولات قدرتهای رسمی منطقه را به برخورداری از قابلیت مشابه و اتخاذ برخی راهکارها واداشته است؛ این راهکارها اجازه نمی‌دهند آمریکا از تمام قوای نظامی خود برای مداخله در امور آن کشورها استفاده کند.

در دهه گذشته، در نقش امنیت ملی دولت‌ها تحولات مهمی رخ داده است. از جمله چشمگیرترین این تحولات که به واسطه مدیران امنیتی کشورها به خصوص کشورهای پیشرفته به وقوع پیوسته، کاهش جنگهای بین‌دولتی و

توجه روز افزون به تهدیدات امنیتی غیرسنتی از قبیل آلودگی محیطی، بیماری، مهاجرت غیرقانونی و قاچاق مواد مخدر، بوده است. سایر تحولات به این قرار است: تکیه بیشتر ابرقدرتها به خصوص به واسطه سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای بین‌المللی، به تحریمهای اقتصادی به جای تحریمهای سرکوب‌گرانه نظامی؛ تأکید مضاعف بر فن‌آوری برتر خاصه تأکید بر فن‌آوری مبتنی بر اطلاعات؛ و کاهش فشار روی نیروی انسانی در مقام شالوده توانمندی نظامی.^(۳) نکته مهم طرح این پرسش است که آیا این تحولات در سراسر جهان رخ داده است. آیا موقعیت یک دولت در نظام بین‌المللی است که میزان تأثیر پذیری از این گونه تحولات را تعیین می‌کند؛ مقوله‌های مختلف دولتها (مثل قدرتهای بزرگ، میانه حال و کوچک) تا به چه اندازه از این تحولات تأثیر می‌پذیرند؟

مفاهیم گوناگون جهانی شدن

جهانی‌گرایان از زوایای گوناگون به نقش امنیت ملی دولتهای کنونی می‌نگرند. به‌طور کلی، جهانی‌گرایان بر این باورند که وقتی «جایگاه قدرت به نسبت‌های در رده‌های بالا و پایین دولت سرزمینی به آرامی تغییر می‌یابد»، روابط اجتماعی میان مردمان و رخدادهایی که در مکانهای مختلف گرداگرد جهان رخ می‌دهند، و بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند، نیز در سرتاسر جهان افزایش می‌یابد.^(۴) در نظر برخی جهانی‌گرایان «افراطی»، جهانی‌شدن در تمام شئون دولت از جمله نقش امنیتی تغییرات چشمگیری ایجاد کرده است. طرفداران علاقه‌مندی همچون اهمایی اظهار می‌دارند که در سایه همه جا گستر اطلاعات نوین فن‌آوری، اقتصادهای بدون مرز و نوظهور، بر رفتار تجاری، ارزشها، قضاوتها و اولویتهای شهروندان سرتاسر جهان تأثیر بسزایی بر جای می‌گذارند.^(۵) بحث دیگر طرفداران پر و پا قرص جهانی‌شدن این است که در سایه فشار نیروهای اجتماعی جهان شمول، وفاداری فردی شهروند به دولت کاهش یافته و این کاهش بیشتر نیز خواهد شد. جز جنگ به‌مثابه اهرمی جهت ایجاد وفاداری ملی و وطن‌پرستی،

در این مقاله، ابتدا به طرح مباحث اصلی طرفداران جهانی‌شدن و حوزه امنیت ملی پرداخته می‌شود. این مباحث از دو زاویه بررسی شده است. اول اینکه، این مباحث با عنایت به سه حوزه خاص که تحولات رفتار امنیتی در آن مشهود است، مورد مذاقه قرار گرفته‌اند. دوم ارزیابی رفتار امنیتی دولتهای مختلف در مناطق گوناگون و زمینه‌های راهبردی آن است تا معلوم شود عوامل مربوط به جهانی‌شدن تا به چه میزان برگزیننده‌های امنیت ملی کشورها مؤثر بوده‌اند. در تحلیلی متمایز می‌توان

هیچ چیز دیگری در طی قرون توانسته دولتهای ملی را در کنار هم متحد نگه دارد.^(۶) از دیگر سو، جهانی گرایان «میانه رو» مدعی اند سرعت تغییرات به طرز فزاینده‌ای روبه رشد بوده است. از نظر اینان دولتها، تاحدی به دلیل میل روز افزون به ثروت‌اندوزی از طریق آزادسازی اقتصادی و تجارت، جهت حل مشکلات بین دولتی، میل چندانی به کاربرد رویکردهای نظامی محور صرف ندارند.^(۷) مسئله تمامیت ارضی درونه شده و از نظر عملی برای دولتها مقدور نیست تا به زور مرزهای خود را تغییر داده و در عین حال از نظر بین‌المللی نیز به رسمیت شناخته شوند. اقدام به جنگ دیگر در کانون اصلی نگاه دولتها قرار ندارد، و شاهد آن نیز، کاهش چشمگیر جنگهای بین‌دولتی پس از پایان جنگ سرد در سال ۱۹۹۱ است. حتی قدرتهای بزرگ نیز ضمن تأکید کمتر روی مسابقه آزاد تسلیحاتی، بحرانها و جنگ، رقابت محدود خود را به سمت ژئوپلیتیک میانه‌رو هدایت می‌کنند.^(۸) تهدیدات عمده امنیتی دیگر از نوع تهدیدات مبتنی بر جنگ نیست، بلکه شامل مواردی چون تروریسم، قاچاق مواد مخدر، بیماری، فاجعه زیست محیطی و فقر عمومی. در مقابله با امنیت نظامی، مفاهیم «امنیت انسانی» به طرز چشمگیری، اولویتهای سیاستگذاران کشورها را تحت تأثیر قرار داده است.^(۹) وقتی نقش هسته‌ای دولت ملی و سرچشمه اصلی مشروعیت و حکومت

برجامعه، حمایت جامعه در برابر تهدیدات خارجی باشد، پرداختن به مسائل امنیت ملی اهمیت دولت را در مقام تأمین کننده امنیت کاهش می‌دهد.^(۱۱) صاحب‌نظرانی که بر جهانی شدن اقتصاد تأکید می‌کنند، بر این باورند که به سبب گستردگی تعاملات اقتصادی میان دولتها، و عوامل فراملی از قبیل شرکتهای چند ملیتی و فراملی، دولتها نه تمایل دارند و نه می‌توانند دست به جنگ‌افروزیهای گسترده بزنند. هر چه شرکتهای چند ملیتی، فراملی‌تر می‌شوند یعنی قطعات مختلفی را تولید و در کشورهای مختلف آنها را مونتاژ می‌کنند، دولتهای سازنده آن قطعات سعی می‌کنند که از جنگ‌افروزی پرهیز کنند، چرا که در صورت وقوع جنگ اقتصاد کشور خود را با ضرر روبرو می‌کنند.^(۱۲) بنابراین بحث این است که دولتهای بیشتر به دلیل ملاحظات اقتصادی، تمایل چندانی به جهت حل و فصل خصومت میان خود- حتی اگر پای مسائل ارضی در میان باشد- از طریق توسل به اقدامات نظامی، ندارند. حتی برخی مدعی‌اند، از نظر اکثر کشورهای توسعه یافته، مسائل ارضی نسبت به امنیت دیگر چندان مطرح نیست. برای نمونه، ریچارد رزکرانس در خصوص «دولتهای مجازی» (Virtual States) خاطر نشان کرده است:

«جایی که سرمایه، کار و اطلاعات در جریان و مسلط باشد، وطن پرستی دیگر معنا نخواهد داشت. کشورهای

توسعه یافته بیشتر ترجیح می دهند به بازار جهانی دست یابند تا کشورگشایی. دولت مجازی- یعنی دولتی که توانمندی تولید در خاک خود را کاهش داده است - نتیجه منطقی رهایی از قیود آب و خاک است. امپراتوری بریتانیا الگوی قرن نوزدهمی، و هنگ کنگ نمونه قرن بیستم و بیست و یکمی چنین دولتی است».

هنجاری، به ندرت علیه یکدیگر دست به اقدامات نظامی می زنند. به گفته راست، نهادهای دموکراتیک در حالی که هنجارهای تساهل و سازگاری سیاسی داخلی خود را به سمت روابط خارجی با دیگر کشورهای دموکراتیک سوق می دهند، دولت‌های دموکراتیک را نیز در مواقع بحران از کاربرد نیروهای نظامی علیه دیگر کشورهای دموکراتیک بازمی دارند.^(۱۵)

از دیگر مباحث مطرح این است که آزادسازی اقتصادی که از اوایل دهه ۱۹۹۰ به وقوع پیوسته، بر رفتار نظامی دولت‌های مورد نظر تأثیر فراوانی باقی گذاشته است. نخبگان اقتصادی و سیاسی لیبرال، نقش قدرت نظامی‌گری را به نفع جذب سرمایه خارجی، سرمایه‌گذاری و دستیابی به بازار مستوجب کاهش برشمردند. این دولت‌ها به منظور افزایش فعالیت‌های اقتصادی، دست به تشکیل نظام‌های تجارت آزاد منطقه‌ای زده و در عین حال به منظور افزایش اعتماد و جلوگیری از استقلال اقتصادی مبتنی بر عملکرد نظامی‌گری، هزینه دفاعی را قطع کرده، حجم نیروهای مسلح را کاهش داده و نقش نظام مشترک امنیتی منطقه‌ای را پررنگ کردند.^(۱۴)

چهارمین دسته از مباحث مربوط به جهانی شدن از سوی مکاتب هنجارگرا مطرح شده است. این مکاتب بر این باورند که در دهه‌های اخیر هنجارهای جهانی متعددی رواج یافته است که قویاً رفتار دولت را در عرصه امنیتی زیر نفوذ خود قرار داده‌اند. حاکمیت کشور، مداخله بشردوستانه و اکتساب و کاربرد برخی سلاح‌ها از قبیل مین‌های زمینی، حوزه‌هایی هستند که این هنجارها بر آن تأثیرگذار بوده است. هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر بر رفتار دولت‌ها در قبال شهروندان خود نیز بی‌تأثیر نبوده است.^(۱۶) هنجارهای اتخاذ شده علیه جنایات جنگی و نسل‌کشی گرچه در رواندا و یوگسلاوی نادیده گرفته شدند، با دستگیری و اعدام برخی رهبران عامل به چنین جنایاتی، در قالب چارچوب هنجاری بین‌دولتی در کانون توجه قرار گرفته است. افزایش وجود هنجارها در عرصه امنیتی مبین این است که نظم هنجاری فراگیر نوپایی ظهور کرده که رویکرد نظامی‌گری دولت محور

از دیدگاه جهانی‌گرایان دموکراتیک، ایجاد فضای باز سیاسی در کشورهای جهان، تمایل دولت‌ها را به جنگ‌افروزی علیه یکدیگر کاهش داده است. کشورهای دموکراتیک با کاهش عمده تهدیدات نظامی به دلایل نهادی و

را به چالش فرامی خواند.^(۱۷)

بررسی سه مبحث عمده جهانی شدن

مباحثی که جهانی گرایان حول و حوش امنیت ملی مطرح می کنند، گسترده و همه جانبه است و سویه های مختلفی را در بر می گیرد. اگر چه تقریباً در تمامی مواردی که به تضعیف دولت ملی در مقام محور اصلی سیاست بین المللی و نیز کاهش اهمیت امنیت ملی در رفتار و سیاستهای ملی می انجامد، به نظریه ای جامع و منسجم در خصوص جهانی شدن بر نمی خوریم؛ معهذ، اگر مباحث عمده در خصوص نقش امنیت دولت را که در بیشتر آموزه های جهانی سازی به چشم می خورد، ارزشمند و قابل طرح بدانیم، پس می بایست تغییر و تحولات ایجاد شده در حوزه های زیر هم در مقیاس جهانی، محسوس و ملموس باشند.^(۱۸)

نخست اینکه، اگر این آموزه ها را درست بینگاریم، کشمکشهای نظامی می بایست به سبب تأثیر نیروهای فراگیر اجتماعی جدید در سطحی گسترده فروکش کند. در ثانی، تعداد روز افزون دولتها می بایست در حد چشمگیری کاهش یافته یا اینکه نیروهای نظامی خود را ترخیص و در هزینه های نظامی خود به حد زیاد صرفه جویی کنند. با این وصف، این دولتها می توانند منابع نظامی خود را صرف شهروندان کرده و در عوض جهت جلوگیری از بروز انواع خشونت، حمایت آنان را برای حفظ صلح

بین المللی جلب کنند. سوم اینکه، دولتها می توانند جهت نیل به اهداف امنیتی خود به ابزار اقتصادی تکیه کنند و نه ابزار نظامی سرکوبگرانه. نکته چهارم اینکه، دولتهای نخبه سیاسی و نظامی در مقیاس جهانی برای حفظ امنیت خود در عین کاهش نیروهای نظامی، به طرز فزاینده بر نهادهای بین المللی و منطقه ای تکیه می کنند. پنجم اینکه، همین که شهروندان اقصی نقاط جهان به ارزشها و هنجارهای جهانی پی ببرند، ملی گرایی مبتنی بر جهان گرایی به طرز چشمگیر رو به افزایش خواهد گذاشت. آخرین مورد اینکه، دولتهایی که در پی ایجاد امنیت ملی می گردند و نمی توانند از نهادهای بین المللی جهت تأمین امنیت نهایت بهره را ببرند؛ یا به دلیل نقض امنیت به موانع امنیتی بر خواهند خورد، یا به دلیل بی توجهی به نیروهای جهانی سازی با مشکلات اقتصادی مواجه می شوند. از آنجا که تعداد این مسائل بیرون از شمار است، در این نوشتار سه حوزه عمده مورد امعان نظر قرار داده شده است:

- ۱- جنگهای بین دولتی؛
- ۲- هزینه و یا حجم تسهیلات نیروهای نظامی؛ و
- ۳- نقش سازمانها و یا بازیگران غیردولتی بین المللی.

با بررسی این حوزه ها در خواهیم یافت که میزان تغییر و تحولات به چه اندازه بوده و آیا این تحولات، تغییراتی بنیادی بوده اند یا خیر.

۱- جنگهای بین دولتی و فرادولتی

کاهش میزان جنگهای بین دولتی در نظام بین‌المللی، از جمله کلیدی‌ترین مبحث مفهوم جهانی سازی است. برای این گفته شواهدی نیز در دست است. برای نمونه، از زمان پایان جنگ سرد، از میزان جنگهای بین دولتی کاسته شده، و حتی میزان جنگهای فرادولتی نیز- پس از آنکه در سال ۱۹۹۱ به اوج خود رسید- تقریباً در سال ۱۹۹۹ به نصف کاهش یافته است. در سال ۱۹۹۱، پنجاه و یک دولت یعنی ۳۳٪ کشورهای مستقل، درگیر زد و خوردهای سنگین بوده‌اند. طبق یکی از تحقیقات این میزان زد و خورد، هم به لحاظ تعداد و هم درصد کشورهای درگیر، تا سال ۱۹۹۹ به نصف کاهش یافته است.^(۱۹) مطالعه دیگر تعداد دقیق درگیرها را در سال ۱۹۹۹، ۲۷ مورد در ۲۵ کشور با هزار نفر کشته ذکر می‌کند.^(۲۰) از این رو به نظر می‌آید که دولتها برخلاف گذشته در مواقع زد و خورد ظاهری، میل چندانی برای توسل به نیروی نظامی، خصوصاً با همسایگان خود نشان نمی‌دهند.

افزایش تعداد دولتهای دموکرات و از همه مهم‌تر، تحولات فن‌آورانه‌ای که جلوی تجاوز را می‌گیرد و بر توان دفاعی می‌افزاید، همه و همه از عوامل دیگری هستند، که می‌توان آنها را مربوط دانست.^(۲۱) دیگر متغیرهای دخیل در کاهش جنگهای عمده از این قرارند: ایجاد تغییر در ارزشها، عقاید و هنجارها؛ برای نمونه، هنجار ضد امپریالیستی، و نقش کاهش دهندگی نهادهای بین‌المللی.^(۲۲) پرداختن به این نکته که کدام عوامل در این خصوص، نقش اساسی‌تری ایفا می‌کند، فرصت و مجال دیگری می‌طلبد.

پرسش دیگر این است که اگر دولتها جهت فرونشاندن منازعات دست به جنگ‌افروزی نزنند، چه راهبردهای جایگزینی را دنبال می‌کنند؟ از دیدگاه جهانی‌سازی، اکثر دولتها نسبت به مسئله امنیت، به جای تجهیزات نظامی، بر رویکردهای متعادل قدرت و رویکردهای اقتصادی تکیه خواهند کرد. براساس این منطق، کاربردی‌روهای سرکوبگرانه نظامی کاهش، و تحریمهای اقتصادی و دیگر تحریمهای سرکوبگرانه بدون خشونت، افزایش خواهد یافت. بدون شک، جهت تشدید جنگهای طولانی همچون جنگهای عراق و یوگسلاوی، تحریمهای اقتصادی گزینه‌ای اصلح به شمار می‌روند. برخی بر این باورند که تحریمهای اقتصادی همه‌جانبه، هم‌ارز بمباران سرتاسری است، از این جهت که هر دو اغلب

مسئله‌ای که اینجا پیش می‌آید، ارزیابی علت دقیق کاهش جنگهای بین دولتی است. می‌توان یکی از عوامل راجهانی‌سازی اقتصادی دانست، اما هیچ معلوم نیست این عامل، متغیر اصلی کاهش جنگ‌افروزی بین دولتی محسوب شود. پایان جنگ سرد، افزایش توان آمریکا و تبدیل نظام بین‌المللی به نظام تقریباً تک‌قطبی،

هزاران شهروند بی دفاع را به کام مرگ می فرستند.^(۲۳) با این وجود معلوم نیست تحریمهای اقتصادی بتواند مانع جنگ افروزی شود، چرا که برخی از این تحریمها به دنبال حمله شدید نظامی تحمیل شده اند. در نظام تغییر یافته بین المللی، یعنی در نظامی که آمریکا و متحدانش به طرز گسترده توان و قدرت خود را به رخ می کشند، تحریم اقتصادی به صورت سیاست روز یا از جهتی ابزار جنگ در آمده است. در عین حال در همه جانسبت به کاربرد قدرت، بی میلی مفرط داخلی و بین المللی به چشم می خورد، مگر اینکه این قدرت علیه حکومتها یا رهبران جنایتکار مشهور به کار رود. وانگهی، تحریمها، مانع کشورگشاییهای هزینه بردار، و تبعات حاصله از اشغال یک کشور می شود.

۲- حجم و هزینه نظامی نیروهای مسلح

دومین مبحثی که جهانی گرایان مطرح می کنند، این است که هزینه نظامی در این رویکرد کاهش یافته و زیر فشار جهانی شدن و آزادسازی اقتصادی، این هزینه کمتر هم خواهد شد. در

واقع، در خلال سالهای ۱۹۹۶-۱۹۹۸ هزینه نظامی به طرز چشمگیری کاهش یافت، ولی تا سال ۱۹۹۹ هزینه های نظامی جهان دوباره رو به افزایش نهاد. طی دهه ۱۹۹۰، هزینه های نظامی تا ۲۹٪، و در سال ۱۹۹۸ به میزان معتناهی کاهش یافت. با این وجود دیده می شود که هزینه دفاعی سال ۱۹۹۹ تا ۲۱٪ یا ۷/۹ میلیارد دلار در سال مالی ۱۹۹۵ افزایش را نشان می دهد.^(۲۴)

مشکل بتوان کاهش کوتاه مدت اولیه هزینه نظامی را منوط به جهانی شدن دانست. در حقیقت، پایان جنگ سرد که چیزی شبیه به پایان یک جنگ عظیم بود، دلیل روشن این تحول است. دولتها دیگر نیاز نداشتند که از طریق

اگر دولتی بتواند امنیت خود را به طریقی جز تجهیزات سرکوب گرانه نظامی تأمین کند، بهتر آن است که همین راه کم هزینه را پیش گیرد. در واقع، سرکوب نظامی تنها یکی از ابزارها و البته ابزاری هزینه بردار، جهت تأمین هر دو امنیت داخلی و خارجی است. اکثر جوامع جهت حفظ نظم داخلی خود به نیروهای خشن پلیس متوسل می شوند، و این روشی است که همچنان در اکثر کشورها اجرا می شود. معهذاً، در برخی جوامع، پلیس شگردهای خود را تغییر داده است. گرچه نیروهای پلیس قدرت استفاده از زور را نیز دارند، با این وجود در برخی جوامع، افراد پلیس حتی سلاح نیز حمل نمی کنند. این

جنگ سرد به رقابت با یکدیگر پردازند. دیگر اینکه با فروپاشی شوروی سابق و بلوک شرق و در پی آن افول اقتصادی روسیه، حجم معتابهی از هزینه‌های جهانی مربوط به نظامی‌گری کاهش یافت. به علاوه تعداد جنگهای نیابتی که از جانب قدرتها حمایت می‌شد نیز کاهش یافت، و در نتیجه ارسال سلاح به طرفهای درگیر جنگ هم متوقف شد. وانگهی، سؤال این است که اگر جهانی سازی عامل اصلی کاهش هزینه‌های نظامی است، پس افزایش هزینه نظامی از سال ۱۹۹۹ چه دلیلی دارد؟ گرچه در مناطق مختلف جهان دگرگونیها به طرق گوناگونی روی می‌دهد، افزایش هزینه نظامی علی‌الخصوص در مناطق آمریکای شمالی (یعنی ایالات متحده آمریکا)، آمریکای جنوبی، آسیای مرکزی، شرقی و جنوبی و اقیانوسیه از همه جا چشمگیرتر است. برخی مناطق کشورهایی را شامل می‌شوند که تصور می‌رود قویاً تحت تأثیر جهانی سازی اقتصادی قرار داشته، و از این رو می‌بایست در هزینه‌های نظامی آنها رشد چندانی صورت نگرفته باشد.

اطلاعات فروش جهانی تسلیحات، منبعی معتبر جهت دسترسی به تأثیر نیروهای جهانی بر نقش امنیتی دولت به حساب می‌آید. گزارش مرکز تحقیقات کنگره که در اوت ۲۰۰۱ منتشر شد، نشان داد که طی سال ۲۰۰۰، فروش تسلیحات بین‌المللی بارشد ۸ درصدی به ۳۶/۹ میلیارد دلار بالغ شد، که در این میان سهم آمریکا چیزی حدود (۱۷۶ میلیارد دلار) تسلیحات

فروخته شده به بازار تسلیحات جهانی بوده است. از سال ۱۹۹۸، فروش تسلیحات دائماً افزایش نشان می‌دهد. پس از آمریکا، فروشندگان عمده عبارت‌اند از: روسیه (۷/۷ میلیارد)، فرانسه (۷۴ میلیارد)، آلمان (۷/۱ میلیارد)، بریتانیا (۶۰۰ میلیون)، چین (۴۰۰ میلیون) و ایتالیا (۱۰۰ میلیون) دلار. کشورهای در حال توسعه نیز از خریداران عمده این تسلیحات به شمار می‌آیند.^(۲۸)

طبق نظریه جهانی سازی، دولت‌هایی که از اقتصادی آزاد برخوردارند، تمایل دارند بیشتر تجارت و عدم وابستگی را منبع امنیت می‌دانند، و نه هزینه‌های نظامی. با این حال، اکثر دولت‌های تجاری جهان هزینه‌های هنگفتی صرف دفاع کرده و به دروغ وانمود می‌کنند که امنیت ملی دولت در سایه نیروهای جهانی سازی و آزادسازی اقتصادی رنگ باخته است. ۲۵ کشور از جمله کشورهای تجاری متحد و نیز کشورهای لیبرال غربی هزینه‌های سرسام‌آوری را به دفاع اقتصادی می‌دهند، چنان که بودجه دفاعی ۳۰۵/۴ میلیارد دلاری آمریکا، بالاتر از هزینه دفاعی ۲۴ کشور دیگر است.^(۲۹) ژاپن به عنوان «یک کشور تجاری کلیدی» در سال ۱۹۹۹، ۴۵ درصد بودجه نظامی آسیای شرقی را به خود اختصاص داد، در حالی که چین از سال ۱۹۹۵ میانگین بودجه سالانه خود را تا مرز ۱۰ درصد افزایش داده است. به همین ترتیب، در سال ۱۹۹۹، مالزی نیز بودجه دفاعی خود را تا ۳۹ درصد بالا برد^(۳۰) حتی سنگاپور هم که یک کشور تجاری کوچک است، در ردیف کشورهای دارای

هزینه نظامی بالا قرار گرفته است. آنچه که از این نمونه‌ها برمی‌آید، این است که کشورهای تجاری و کشورهای که رویکرد سنتی تمامیت ارضی مدار به امنیت دارند، می‌توانند چونان گذشته دوشادوش یکدیگر حرکت کنند. چین در حال کسب قدرت، جهت بهبود ساختار تجاری و نظامی، سیاستهای نوینی را در دستور کار خود قرار داده است، حال آنکه اقتصاد تازه آزاد شده‌ای مثل اقتصاد هندوستان، بیشتر در پی تجارت و در عین حال افزایش بودجه‌های نظامی خود است. دیگر شاخص عمده مرتبط با تأثیر جهانی سازی بر امنیت ملی دولت، حجم نیروهای نظامی در کشورهای مختلف است. اکثر کشورها بلافاصله پس از پایان جنگ سرد از حجم و اندازه نیروهای مسلح خود کاستند. این مسئله را نیز نمی‌توان با جهانی شدن مرتبط دانست. فقط دو کشور هائیتی و پاناما قوای خود را منحل کردند. کاستاریکا نیز نیروهای مسلح خود را در سال ۱۹۴۹، خیلی پیش‌تر از آغاز روند جهانی شدن، منحل کرد.

۳- نهادهای بین‌المللی و بازیگران فراملی

از دیدگان نظریه پردازان طرفدار جهانی شدن، دولت‌ها می‌بایست جهت تأمین امنیت خود بیشتر به نهادهای جهانی تکیه کنند، و سازمانهای غیردولتی بین‌المللی می‌بایست جهت کاستن رفتار تنش‌دار میان دولت‌ها نقش محوری‌تری بر عهده بگیرند. از نظر اینان، نهادها و بازیگران بین‌المللی، همچون آفرینان جدیدی هستند که رفتار دولت را در حوزه امنیت کنترل می‌کنند. به معنای حقوقی کلمه، دولت‌ها نمی‌بایست در الغای راه‌حلهای شورای امنیت سازمان ملل یا خدشه‌دار کردن خط مشی صادره از طرف سازمانهای منطقه‌ای درگیر امر قضاوت و داوری، به زور متوسل شوند.

آشکار است که نهادهای بین‌المللی در سالهای پس از جنگ سرد به پیشرفتهایی نایل

هیچ کشور دیگری از این منطق تبعیت نکرد. در حقیقت، تقریباً تمام دولت‌های تازه استقلال یافته از اتحاد شوروی سابق و دولت‌های اروپایی شرقی، دست به تشکیل نیروهای مسلح جدید زده یا نیروهای پلیس خود را تحت عنوان نیروهای مسلح ترمیم کردند. در اغلب موارد کاهش حجم و اندازه نیروهای مسلح به دلیل نوآوریهای فن‌آوری است. از آنجایی که تسلیحات مدرن می‌توانند بسیاری از اموری را

آمده بودند. در خصوص نظم نوین جهانی مبتنی بر این نهادها بحثهای فراوانی صورت گرفت. این نهادها، به ویژه سازمان ملل در ایجاد صلح و ثبات نقش محوری ایفا کرده است. چنان که می بینیم سازمان ملل در صحنه های کشمکش منطقه ای، تا حدودی پررنگ تر ظاهر شده است. با این حال، حتی در این مورد نیز نهادهای بین المللی جهت مداخله در صحنه های درگیری مثل خلیج فارس، کامبوج، یوگسلاوی، اتیوپی، اریتره و تیمور شرقی، و حتی در میانجی گریهای بشردوستانه در کشورهای مثل سومالی و هائیتی بی نیاز به قدرت ایالات متحده آمریکا نبوده اند.^(۳۱) در عین حال، عملیات نظامی سازمان ملل متحد جهت ایفای وظیفه کفایت نکرده، از نظر مالی تمام و کمال حمایت نمی شود و از همه بدتر اینکه گزینشی عمل می شود. تقریباً در اکثر مداخله های سازمان ملل، قدرت سیاسی و ملاحظات امنیتی پنج عضو دائمی شورای امنیت نقش حیاتی ایفا کرده است، و آمریکا از این نهادها برای مداخله های شخصی خود، خصوصاً در خصوص عراق و یوگسلاوی بهره برده است.^(۳۲) در آغاز قرن بیست و یکم، این امید که نهادهای بین المللی در راستای برقراری امنیت ملی حرکت کنند، در بهترین حالت خود آرزو و خیالی بیش نخواهد بود.

اگر ایده جهانی سازی بر صواب باشد، بازیگران فراملی از قبیل نهادهای پولی جهانی، شرکت های چند ملیتی، و تشکلهای غیردولتی (NGOs)، می بایست در شرایط مساوی برسر

مناطق حساس با دولتها به رقابت پردازند. با این حال، همه این نهادها در هماهنگی با هم قرار دارند. در عرصه بین المللی امروز، بازیگران غیردولتی فقط در مناطق منتخب نقش کلیدی را بر عهده دارند. برخی از این بازیگران در تثبیت قدرت دولت و ایجاد امنیت - ولو در مقیاس محدود - موفق عمل کرده اند. نمونه بارز آن، قرارداد مینهای زمینی فراگیر است که تا اندازه زیادی حاصل اقدام بین المللی برای تحریم مینهای زمینی بود. براساس این قرارداد، یک هزار تشکل غیردولتی از پنجاه و پنج کشور جهان با یکدیگر متحد شدند.^(۳۳) همچنین، تشکلهای غیردولتی در همایشهای جهانی - چه در مقام منتقد و چه در مقام منبع اطلاعات و راه اندازی ائتلافهای بین المللی - بسیار فعال و کارآمد عمل کرده اند. برخی از تشکلهای غیردولتی در تأمین کمکهای بشر دوستانه برای مناطق جنگ زده - اغلب با همیاری آژانسهای سازمان ملل - نقش بارزی داشته اند. معهدا، گرچه بر تعداد تشکلهای غیردولتی افزوده شده است، حوزه فعالیت آنها فقط به برخی مسائل ویژه امنیتی محدود شده و از این رو حتی با خوشبینی تأثیر این تشکلهای را مقطعی و گذرا خواهیم یافت. تشکلهای غیردولتی با مسائل عمده مورد توجه قدرتهای بزرگ از قبیل کنترل سلاحهای هسته ای (همایشهایی که به بسط پیمان عدم ازدیاد سلاحهای هسته ای،^۱ معاهده

جامع عدم کاربرد آزمایشات هسته‌ای^۲ و قرارداد
سلاحهای شیمیایی منجر شد، گسترش ناتو به
شرق، دفاع موشکی ملی و افزایش نظامی‌گری
فضایی، چنان‌که باید و شاید توجه و علاقه
نشان نداده و در آنها مشارکت نکرده است. در
حقیقت، در خصوص کنترل تسلیحات و خلع
سلاح در اوج جنگ سرد یعنی در زمان حکومت
ریگان و گورباچف، تشکلهای غیردولتی
خصوصاً گروههای حافظ صلح کارآمدتر عمل
کرده‌اند. تشکلهای غیردولتی در همایشهایی که
به بسط پیمان عدم ازدیاد سلاحهای هسته‌ای
(NPT)، و معاهده جامع عدم کاربرد آزمایشهای
هسته‌ای (CTBT) منجر شد، فقط در نقش
نظاره‌گر و حامی نمایندگان ملی ظاهر شدند.

گرچه پدیده بازیگران غیردولتی رشد زیادی
داشته است، اما حضور آن در روابط بین‌المللی
به هیچ‌رو تازه و جدید نیست. به لحاظ تاریخی
نیز، بازیگران غیردولتی نقشهای مهمی در کنار
دولتها ایفا کرده‌اند. همان‌گونه که هدلی بول
ادعا می‌کند، دولتهای قرن ۱۸ و ۱۹ اروپا با
شرکتهای احزاب سیاسی انقلابی و ضدانقلاب
جنبشهای آزادی‌خواه ملی از نزدیک همکاری
می‌کردند.^(۳۴) شرکت بریتانیایی هند شرقی از
جمله بازیگران فراملی بود که تا سال ۱۸۵۷ که
پادشاه بریتانیا به طور مستقیم وارد عمل شد، در
هند و سایر کشورهای آسیایی فعالیت اقتصادی،
سیاسی و عملیتهای نظامی را هدایت و رهبری
می‌کرد.

گذشته، پیش درآمد آینده

نظریه‌های مربوط به جهانی شدن به سبب آنکه
در دوره کوتاه تاریخی رخ می‌دهند، فاقد
ژرف‌اندیشی تاریخی‌اند و از عوامل پایداری
مثل قدرت، نفوذ و رقابت سیاسی دخیل در
قدرت‌نهایی و تثبیت قدرت غافل می‌مانند.
از این رو، این آموزه‌ها خصوصاً از طرف
رئالیستها و پژوهشگران ژئوپلیتیک -محور به
دیده شک و تردید نگریسته می‌شوند. برخی نیز
مدعی‌اند که جهانی‌گرایان به شبه- تک قطبی
بودن که پس از جنگ سرد در نظام جهانی پدید

2. CTBT, Comprehensive Nuclear- Test -
Ban Treaty

آمد، وقتی نمی‌نهند. قدرتهای ضعیف‌تر در موقعیتهای شبه-تک‌قطبی به لحاظ ساختاری نمی‌توانند دست به اقدامات سرکوبگرانه بزنند، چه نیک‌می‌دانند از جانب قدرت سلطه‌گرتبعات اقتصادی و نظامی بر آنها مترتب خواهد بود. این ناقدان بیشتر از این لحاظ دودل و مرددند که پیشگویی‌هایی که در گذشته در خصوص زوال دولت ملی انجام گرفته است، درست از آب در نیامده است. این افراد اغلب در مورد پایان جنگ و نظام دولتی به پیش‌گویی‌هایی از این دست اشاره می‌کنند؛ بحث اینان این است که جنگ به «آفتاب‌پرست» می‌ماند، رنگ خود را عوض می‌کند اما هر آن به هر شکلی ممکن است اتفاق بیفتد.^(۳۵)

بنابراین، مشکل اصلی نظریه‌های جهانی شدن شیخ دوران گذشته است. در یکصد سال گذشته، در خصوص دولتهای ملی که قدرت و جایگاه خود را از دست داده‌اند، پیش‌گویی‌های بیشماری صورت گرفته است؛ پیش‌گویی نورمن آنگل درباره استیلای تجارت پیش از جنگ جهانی اول، از جمله نمونه‌های معروف است.^(۳۶) از همان بدو پیدایش سلاحهای اتمی، بحث برخی تحلیل‌گران این بوده که مرزهای دولتی دیگر معنا و مفهومی نخواهند داشت. برای نمونه، جان هرترز بدین نتیجه رسید که مشخصه اصلی دولتهای ملی به عنوان «سرزمینی با تمامیت ارضی» که دیواری تدافعی آن را در بر گرفته و از تجاوز بیگانه مصون باشد، به کل رنگ باخته است. از نظر هرترز در حالی

که پیشرفتهای جدید در وسایل تخریب حتی قدرتمندترین دولتها را هم از پای در می‌آورد، توان دولت جهت تأمین نیاز حیاتی انسان به حمایت شدن، به صورت امری بی‌ارزش در می‌آید. به گفته وی، «به نظر می‌آید عصر اتم نشانه پایان اصل سرزمینی و پایان عمر دولتی است که بنای امنیت خود را بر پایه آن استوار کرده است».^(۳۷) معهذاً، با افزایش نقش امنیتی دولت زیر فشار رقابت هسته‌ای جنگ سرد، این گونه پیش‌گویی‌ها نادرست از کار در آمد.

در دهه ۱۹۷۰، برخی پژوهشگران مستقل این بحث را پیش‌کشیدند که استقلال اقتصادی، نقش امنیت دولت را کم‌فروغ کرده است. آنان بر این باور بودند که رشد استقلال اقتصادی به همراه منافع اقتصادی که بر پیروزی نظامی مرجح است، تأثیری مثبت بر ایجاد صلح دارد. دولتها، خصوصاً دولتهایی که روابط سیاسی و اجتماعی چندگانه با یکدیگر دارند، در روابط فی‌مابین خود توجه کمتری نسبت به امنیت نظامی و نیروی نظامی، مبذول داشتند.^(۳۸) حتی برخی پژوهشگران نشان داده‌اند که «کشورهای تجاری» نیروهای آینده‌اند. این کشورها برخلاف هم‌تایان نظامی-سیاسی خود، با متخصص شدن در فعالیتهای صنعتی خاص، به استقلال دست می‌یابند. آنان همچنین اصل تساوی دولتها، بر اساس جداسازی وظایف، را قبول دارند. از دیدگاه پژوهشگران مستقل، این گونه استقلال اقتصادی خطر بروز جنگ را کاهش می‌دهد.^(۳۹)

مکتب عدم وابستگی در اثر تأثیر قدرتمند

رقابت نظام‌مندی که بسیج نیروهای مسلح حکومت رایگان در پی داشت، می‌بایست از دعاوی خود دست می‌کشید؛ گرچه استقلال و عدم وابستگی پیچیده، ظاهراً همچنان در روابط میان متحدان کلیدی غربی دخیل است. وانگهی، این امر به طور تمام و کمال گواه این حقیقت نبود که همکاری امنیتی، پیشگام همبستگی عمیق اقتصادی میان دولتهای اروپایی و متحدان ایالات متحده محسوب می‌شود. از این رو، یکی از مسائل وابستگی و دولت تجاری این است که اکثر چنین دولتهایی زیر چتر حمایت امنیتی و گشایش اقتصادی حاصله از دستورات امنیتی قرار دارند. اتحاد این دولتها، امتیازات ویژه و دسترسی به بازار بزرگ آمریکا را برای آنان به ارمغان آورد؛ امتیازاتی که دولتهای اروپای شرقی و دولتهای در حال توسعه غیرمتحد از آنها بی‌نصیب ماندند. بنابراین، کشمکش جنگ سرد، زمینه تجارت آزاد و عدم وابستگی را برای متحدان غربی به طرزی گسترده فراهم ساخت.^(۴۰) علاوه بر این، دولتها می‌توانند راهبردی تجاری و راهبردی مبتنی بر امنیت ملی سنتی را به‌طور همزمان پیشه خود کرده و هر دو توانمندی نظامی و اقتصادی خود را تقویت کنند؛ برای نمونه کشور چین، خود را هم دولتی تجاری و هم دولتی دارای امنیت ملی قدرتمند معرفی کرده، و فرضیه دولت تجاری را به چالش فراخوانده است. همچنین، چین نوار اقتصادی ویژه‌ای ایجاد کرده و در حالی که کنترل خود را بر دیگر استانها مثل تبت شدیدتر می‌کند، به

منظور تعقیب راهبرد دولت تجاری، تدابیر ویژه اقتصادی و سیاسی برای هنگ کنگ اتخاذ کرده است. وانگهی، اشتباه محض خواهد بود اگر تصور کنیم می‌توان بر پایه تجربه دوره‌های کوتاه مدت تاریخی، به الگوهایی بلند مدت با میزان دقت بالادست یافت. طی سه قرن گذشته، در رقابتهای بین‌دولتی در برهه‌های مختلف تاریخی، وقفه‌هایی افتاده است؛ وقفه‌هایی که لحظه‌ای و موقتی بوده‌اند.^(۴۱) در جهان امروز خصیصه‌های رفتاری اکثر بازیگران «نظام‌ساز» ابرقدرت و متوسط، گونه‌های جدید رقابت ژئوپلیتیکی آنان است. این سیر نشان می‌دهد به‌رغم آنکه دولتها ممکن است درگیر رقابت نظامی سنگین نشوند، قدرت و نفوذ دولت مقوله‌هایی بی‌ارتباط نیستند. به همین دلیل، دولتها همچنان نگران توانمندیهای نسبی نظامی خود می‌باشند، چرا که ساختار جهان بر پایه قدرت استوار است؛ جهانی که در عمیق‌ترین سطح خود استوار بر قدرت نظامی است.^(۴۲) اما دامنه و میزان رقابت نظامی طی دهه اخیر تغییر یافته است؛ برخی از این تغییرات در آینده نزدیک قابل پیش‌بینی خواهند بود.

آنچه در دوره کنونی تفاوت می‌کند، گستره و عمق نیروهای اجتماعی جهان مشمول است که ظاهراً بر رفتار دولت تأثیر می‌گذارند. در گذشته، براساس مجموعه محدودی از متغیرها، از قبیل مرگباری سلاحها، بیزاری فلسفی از جنگ و محاسبات اقتصادی هزینه / سود، پیش‌گویی‌هایی صورت می‌گرفت. در دوره

مورد بررسی قرار داد. بدین ترتیب، می توان به جای پرداختن به کلی گوییهای مشتاقان جهانی شدن، به تحلیلی جامع تر و دقیق تر دست یافت.

۱- قدرتهای بزرگ و نیروهای جهانی اجتماعی

قدرتهای بزرگ زمینه ای مناسب جهت ارزیابی میزان تأثیر نیروهای اجتماعی جهان شمول بر نقش امنیت ملی فراهم می آورند. قدرتهای بزرگ در مقام بازیگر نظامی-امنیتی کلیدی در عرصه جهان، می بایست تا حدودی تحت تأثیر نیروهای جهانی اجتماعی قرار گرفته باشند. بنا بر تعریف، قدرتهای بزرگ، دولتهای امنیت ملی اند که در مقیاس جهانی درگیر رقابت نظامی می شوند. این قدرتها توانمندیهای قدرت جهانی خود را که برایشان رهبری جهان را به همراه دارد، تداوم می بخشند. این قدرتها، نه فقط برای دفاع از خاک خود که برای اعمال قدرت سرکوبگرانه علیه دولتهای متوسط الحال، خود را مجهز به قابلیت های نظامی می کنند. رفتار امنیتی این قدرتها به طور همزمان براساس تعدیل تهدیدات و توازن قدرت تعیین می شود. در بطن قدرتهای بزرگ، رفتار امنیتی بسته به قدرتهای ثابت، افتان و خیزان در نوسان است. در نظام پس از جنگ سرد، آمریکا، روسیه و چین براساس ویژگیها و موقعیتهای کلی قدرت خود به ترتیب به صورت قدرت ثابت، قدرت افتان و قدرت خیزان ظاهر شده اند. این گونه موقعیتهای ساختاری بر رویکرد این کشورها

کنونی، تغییرات به دلیل گوناگون رخ می دهند و ظاهراً این تغییرات به لحاظ ماهوی کمتر گذرا و موقتی اند. میزان تأثیر این تغییرات بر رفتار دولت به تمامی مشخص نیست؛ همان گونه که جهانی گرایان اغلب تمایل دارند بدون بررسی زمینه های ویژه رفتار دولتهای کنونی دست به کلی گوییهای فراگیر بزنند.

چارچوب نظام مند و زیرنظام مند ارزیابی تأثیر جهانی شدن

یکی از راههای ممکن جهت بررسی و ارزیابی تأثیر نیروهای اجتماعی جهان شمول، بررسی موقعیت یک دولت معین در نظام بین المللی و نیز در نظام منطقه ای است. به سخن دیگر، تحلیل گر می تواند بررسی کند که میزان تأثیر جهانی شدن، بسته به موقعیت دولت در نظام بین المللی و زیرنظام منطقه ای، تا چه حد تغییر می کند. در اینجا، چهار نوع دولت فراروی دید تحلیل گر قرار دارد: قدرتهای بزرگ، قدرتهای متوسط، قدرتهای کوچک درگیر منطقه گرایی (در مناطق همکار)؛ دولتهای درگیر در رقابتهای طاقت فرسا (در مناطق کشمکش خیز)؛ و دولتهای بسیار ضعیف یا شکست خورده. می توان هر یک از حوزه های جهانی سازی را که پیش تر بدانها اشاره شد (کشورهای درگیر جنگهای بین دولتی و فراملی؛ هزینه نظامی و حجم نیروهای مسلح؛ مشارکت یا نفوذ بازیگران فراملی در سیاستگذاریهای امنیتی)، به طور جداگانه در خصوص انواع چهارگانه دولتها نیز

نسبت به امنیت و نیروی نظامی تأثیر می‌گذارد. ایالات متحده آمریکا حساس‌ترین دولت جهت آزمایش انگاره‌های جهانی شدن است، چرا که ذی‌نفع‌ترین کشور به لحاظ جهانی‌سازی اقتصادی همین کشور است، و موتور محرکه نیز در این خصوص شرکتهای چند ملیتی آمریکایی تبارند. براساس سه معیاری که پیش‌تر برشمردیم، می‌توان تحلیل کرد چه اندازه تأثیر نیروهای اقتصادی و اجتماعی جهان شمول، در حوزه امنیتی بر رفتار آمریکا اعمال شده است. نتیجه حاصله با آنچه آموزه جهانی‌سازی از حوزه‌های متعدد متوقع بوده تا حدی فرق دارد؛ برای نمونه، پس از یک دوره کوتاه مدت قطع بودجه، هزینه دفاعی آمریکا به حدزیادی افزایش یافت، و پیش‌بینیهای بودجه نشان می‌دهد که تا پنج سال آینده هزینه دفاعی این کشور به طوری گسترده افزایش خواهد یافت. در سال ۲۰۰۰ هزینه دفاعی ۳۰۰ میلیارد دلار بود و میزان هزینه دفاعی قابل پیش‌بینی برای سالهای آتی بدین قرار است: ۲۰۰۱ (۳۱۱ میلیارد)، ۲۰۰۲ (۳۲۵ میلیارد)، ۲۰۰۳ (۳۳۳ میلیارد)، ۲۰۰۴ (۳۴۳ میلیارد)، ۲۰۰۵ (۳۵۲ میلیارد) و ۲۰۰۶ (۳۶۲ میلیارد) دلار.^(۴۳) هزینه دفاعی آمریکا تقریباً ۴۰ درصد کل هزینه‌های نظامی جهان را تشکیل داده، و این رقم از بودجه ۲۴ کشور که هزینه‌های هنگفت صرف دفاع می‌کنند مثل روسیه، چین و ژاپن بالاتر است.

رفتار آمریکا در حوزه جنگ مبین برخی تأثیرات نیروهای جهانی است، اما طی اولین دهه از دوران پس از جنگ سرد، آمریکا به میزان زیاد درگیر جنگ و یا بحران بوده است. جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، جنگ علیه یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹، و اقدامات مستمر نظامی علیه عراق، نشان می‌دهد که جنگ و جنگ‌افروزی همچنان یکی از دغدغه‌های آمریکا بوده و این کشور تمایل ندارد با گذشت زمان دست از این دغدغه‌ها بردارد. علاوه بر این، آمریکا در بحرانهای نظامی - امنیتی نیز بسیار کارآمد و مؤثر عمل کرده است. همچنین، آمریکا در صف مقدم مسابقه جدید تسلیحاتی سلاحهای هوایی و دفاع موشکی قرار دارد. میل آمریکا به حفظ برتری خود، عمده دلیل تمرکز و توجه این کشور بر فن‌آوری انقلاب در امور نظامی و سیستمهای جنگی محسوب می‌شود. این انقلاب در چندین حوزه در شرف وقوع است از جمله: حوزه جنگهای اطلاعاتی، جنگهای الکترونیکی، هدایت دقیق، هدایت و کنترل از راه دور و پیشرفت در شناسایی هدف و دستور، کنترل و ارتباط.^(۴۴) داده‌های فروش جهانی سلاح نشان می‌دهد که آمریکا بزرگ‌ترین صادرکننده اسلحه جهان (بیش از ۵۰ درصد در سال ۲۰۰۰) است؛ به دیگر سخن، از مجموع ۳۶/۹ میلیارد دلار فروش جهانی اسلحه، رقم ۱۷/۶ میلیارد دلار از آن آمریکا بوده است.^(۴۵)

ایالات متحده آمریکا همچنین در سازمان ملل متحد در مقام بازیگر کلیدی شورای امنیت و در مأموریتهای متعدد ایجاد صلح نقش فعال

داشته است. با این حال، مشخص نیست که کدام یک - آمریکا یا سازمان ملل متحد - برد دیگری نفوذ دارد. تقریباً تمامی مأموریت‌های برقراری صلح با توافق آمریکا صورت پذیرفته، و این کشور به طور دائم از وجود سازمان ملل متحد در جنگ علیه عراق و یوگسلاوی بهره برده است. در مناطقی که سازمان ملل متحد از حمایت آمریکا دست برداشته، آمریکا نیز به سادگی فعالیت خود را متوقف کرده است. همچنین ایالات متحده به خاطر اهداف اقتصادی و اهداف سیاسی و راهبردی بر منطقه‌گرایی و آرایش منطقه‌ای تکیه کرده است.^(۴۶)

در آمریکا نسبت به تلفات جنگی تنفر شدیدی ابراز می‌شود. تمرکز بیش از حد بر تسلیحات هدایت‌شونده دقیق و فن‌آوری رادار گریز، برخاسته از همین موج تنفر است. نظامیان آمریکایی خواهان آنند که در صورت وقوع جنگ، به تمام اهداف نظامی و سیاسی مورد نظر دست یابند. ادورالوتاک (E. Luttwak) این امر را ناشی از «جنگ پسا-قهرمانی» می‌داند که جانشین جنگ‌های زمینی از نوع ناپلئونی شده است.^(۴۷) این شیوه با جنگ ویتنام آغاز شده و همچنان نیز ادامه دارد. مشخص نیست که آیا این نوع جدید جنگ‌افروزی به سبب نیروهای اجتماعی جهان شمول است، یا به دلیل تحولات داخلی در خود آمریکا، بر حسب نوع طرز تفکر نسبت به جنگ و تلفات انسانی، که گزارش رسانه‌های جمعی از جبهه‌های جنگ و پویایی سیاست انتخاباتی بدان دامن زده

است. رفتار امنیتی روسیه نیز پس از پایان جنگ سرد شاهد تحولات بنیادی بوده است. گرچه تحولات بنیادی را که گورباچف بنای آن را گذاشت، به نیروی اجتماعی جهان شمول نسبت می‌دهند، اما با استدلال می‌توان ثابت کرد که این تحولات، حاصل ضعف اقتصادی و ناتوانی روسیه، جهت رقابت با غرب در طی یک دوره زمانی بلندمدت است. رفتار حکومت گورباچف در حوزه امنیتی، خصوصاً بی‌میلی این حکومت در اعمال زور جهت حفظ امپراتوری و حفظ بلوک شرق، رویه‌مرفته نتیجه نیروهای اجتماعی جهان شمولی بوده است که بر یک ابرقدرت در حال زوال عمل کرده است. با این حال، پرداختن به این بحث نیاز به موشکافی دقیقی دارد که ذکر آن از حوصله این جستار خارج است. نکته حائز اهمیت اینکه برطرف شدن نسبی محدودیت‌های تک‌قطبی‌گری حکومت گورباچف از طرف جانشینان او، خصوصاً در حوزه امنیت داخلی، اعمال می‌شده است.

بوریس یتسین تلاش کرد به واسطه اتحاد با غرب به رکود اقتصادی و سیاسی روسیه پایان دهد، اما آنچه بر جای گذاشت دولتی بود که به لحاظ نظامی و اقتصادی ضعیف به‌شمار می‌آمد. با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین به عنوان «جانشین یتسین»، ظاهراً ناکامی رئیس‌جمهور پیشین در قالب ملی‌گرایی روسی احیاشد؛ پوتین به امنیت ملی به عنوان حربه‌ای برای جلب

کشمکش نظام مند حادی را از دست داده، اقتصادی که پایین تر از اقتصاد بلژیک قرار دارد و کشوری که جایگاهش در نظام نوین جهانی مشخص نیست. جملگی، رفتار روسیه را با ابهام روبرو کرده است.

به نظر می آید رفتار امنیتی چین بسیاری از آموزه های جهانی سازی را به چالش فراخوانده است. بخشی بدین دلیل که چین از نظر اقتصادی جهانی عمل می کند، اما به لحاظ نظامی و سیاسی دولتی است یعنی با امنیت ملی سنتی، تمایل دارد موقعیت قدرت خود را به عنوان دولتی تجاری نشان بدهد. از جمله دلایل عمده اینکه چرا این کشور راهبرد تجاری را پیشه کرده، یکی را می توان تقویت قدرت در نظام بین المللی در مقام قدرتی بزرگ دانست. از این رو، سیاستهای خارجی و امنیتی چین به طرزی گسترده، بر پایه توجه واقعگرایانه به قدرت، منزلت و امنیت ارضی قرار دارد. رفتار چین در خصوص سه حوزه ای که پیش تر بدانها اشاره شد، نشان می دهد که چین میل چندانی به آموزه های جهانی شدن نشان نمی دهد. با توجه به جنگهای داخلی، پیداست این کشور از زمان تجاوز علیه ویتنام در سال ۱۹۷۹ دست به هیچ جنگ دیگری نزده است. با این وجود، خصوصاً در خصوص مسئله تایوان، آمریکا و دولتهای آ.سه. آن [انجمن کشورهای جنوب شرقی آسیا] بر سر جزایر جنوبی دریای چین با بحرانهای متعدد داخلی روبروست. چین اختلافات مرزی خود را با روسیه و ویتنام

اعتماد مردم و تقویت قدرت عظیم خلق، جانی دوباره بخشید. جنگ خشونت باری که پوتین در چین در گیر آن شد و اتخاذ دکترین جدید امنیتی «که اهمیتی ویژه برای کاربرد تسلیحات اتمی قائل است»، حاکی از احیای امنیت ملی دولت می باشد، هر چند محدودیتهای اقتصادی و سیاسی او را از اقدام به چنین عملی باز می دارد. پوتین توجه خود را به احیای مجدد ملی گرایی معطوف کرده و همچنین بر تسلیحات اتمی تمرکز داشته و جهت افزایش توان بین المللی روسیه، به همکاری با چین اندیشیده است، گرچه به واسطه قراردادهای کنترل تسلیحات، مناسبات اندکی را نیز با غرب، در دستور کار خود قرار می دهد.^(۴۸)

در واکنشهای روسیه، تأکید مجدد بر نیروهای نظام مند در حوزه امنیت، کاملاً پیداست. گسترش ناتو به سمت شرق و دخالت نظامی در یوگسلاوی، حس امنیتی روسیه را تحریک کرده است. تمایل ناتو به اروپای شرقی، و بمباران صربها در حمایت از آلبانی تبارهای کوزوو، روسیه را واداشته نسبت به امنیت نوین، تأکید دو چندان مبذول دارد.^(۴۹) گرچه روسیه پس از پایان کمونیسم، درگیر هیچ جنگ داخلی نبوده است، این امر به احتمال زیاد به سبب توجه بیش از حد به مسائل داخلی و افت شدید موقعیت اقتصادی این کشور است. در واقع، رفتار امنیت ملی روسیه چندان نمونه خوبی جهت بحث درباره تأثیر نیروهای جهان شمول بر دولت به شمار نمی آید. ابر قدرتی که

حل کرده است، بخشی از آن به خاطر دلایل نظام مند است، چرا که چین و روسیه در مواجهه با آمریکا سعی دارند هر چه بیشتر به هم نزدیک شوند. اما از سوی دیگر کشمکش

۲- دولتها در زیرنظامهای مشترک منطقه‌ای

این کشور از پاکستان، همچنان ادامه دارد. از نظر هزینه نظامی و حجم و اندازه نیروهای مسلح، کشور چین جایی در مباحث جهانی سازی ندارد. گرچه ارتش آزادی بخش خلق از سال ۱۹۹۷ حجم نیروهای خود را کاهش داده است، هدف این بوده است که در عین کاهش نیروها، تمام فن آوریهای مدرن زرادخانه‌ای را با خود همراه داشته باشد. چین درصد برآمده که جهت دستیابی به دقت بالاتر و آسیب پذیری کمتر در برابر حملات دشمن طی برنامه‌ای ده ساله، دست به نوسازی قوای هسته‌ای خود بزند،^(۵۰) همچنین در مواجهه با سیستمهای دفاع موشکی ملی و جهانی آمریکا، قصد دارد که ساختار نظامی خود را به ویژه جهت مقابله با واشنگتن، ارتقا بخشد.

چین به طور گسترده دست به حمایت از نهادها و رژیمهای منطقه‌ای و جهانی زده است، و البته بیشتر به این دلیل که خود را به عنوان دولتی قدرتمند معرفی کند.^(۵۱) پکن ظاهراً دریافته که با سلاحهای اتمی باز دارنده انواع جنگها، و تحولات فزاینده نظام مند بهتر حاصل می‌آید، و این امر خود از طریق مشارکت چین در نهادها و رژیم گزینشی منطقه‌ای میسر می‌گردد. از این رو، مشارکت گزینشی این امکان

را برای چین فراهم می‌کند که به منظور تبدیل شدن به قدرتی تمام عیار، پیشرفتهایی در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی حاصل کند.^(۵۲)

دو نوع زیرنظام وجود دارد: نوع اول، زیرنظامی است که دارای همکاری منطقه‌ای بسیار پیشرفته است. اعضای اتحادیه اروپا که اخیراً مجمع امنیتی چندگانه‌ای ایجاد کرده‌اند، بهترین نمونه از این زیرنظام به شمار می‌روند. نوع دوم، زیرنظامی است که طی آن دولتها به توافقهای مشترک نسبی منطقه‌ای، دست یافته‌اند. اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا (آ.سه.آن)، و کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب^۳ از جمله دولتهایی‌اند که در حال ایجاد جوامع امنیتی نوین‌اند. گرچه اتحادیه اروپایی با فسخ پیمان ورشو از هزینه‌های دفاعی خود کاسته است، اما دول اصلی اروپایی، بریتانیای کبیر، فرانسه و آلمان به طرق دیگر همچون ایجاد تشخیص دفاعی و امنیت اروپایی (ESDI)، روابط امنیتی خود را تحکیم می‌بخشند. این دولتها پس از مشارکت در عملیات نظامی در کوزوو به رهبری آمریکا، به این نتیجه رسیده‌اند که جهت کاهش وابستگی بیش از حد خود به آمریکا، نیاز دارند قابلیت‌های مستقل دفاعی بیشتری ایجاد کنند. آ.سه.آن و اتحادیه کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب فقط بخشی از جوامع امنیتی خود را

3. Mercosur, regional office for Latin America and the Caribbean

ایجاد کرده‌اند. آسه. آن نمونه جالب از دولتهایی تجاری است که در فکر رشد نظامی و تجاری هستند. گرچه وقوع جنگ داخلی در زیر نظامهای

جنوب شرقی آسیا به طرز چشمگیری کاهش یافته است، دولتهای منطقه همچنان به قابلیتهای مستقل دفاعی خود، و توازن قدرت تثبیت یافته از جانب آمریکا باور دارند. مشکل بتوان گفت که جهانی شدن ربطی به این تحولات داشته باشد.

بنابراین در مناطق اروپای غربی، آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین سازوکارهای نهادی مشترک و هنجارهای غیرپرخاشگرانه‌ای شکل گرفته است. در حالی که در اروپای غربی کمربند صلح ایجاد شده است، در دو منطقه دیگر نشانه‌هایی از کشمکش داخلی به چشم می‌خورد. دولتهای اروپایی با توجه به روابط امنیتی میان خود دست به ایجاد کمربند صلح زده‌اند. از دیدگاه برخی تحلیل‌گران، اروپای غربی اتحادیه‌ای کامل، ثابت و چندگانه ایجاد کرده است و در این اتحادیه است که دولتها اختلاف جنگی خود را حل و فصل می‌کنند. نیز گفته می‌شود که این دولتها در پی دستیابی به

«هویت، ارزش و اهدافی مشترک» هستند.^(۵۳) به گفته هولستی: «این دولتها پس از پانصد سال ترقی و پیشرفت از این رو قدر قدرت شده‌اند که برای اولین مرتبه در تاریخ طعم مشروعیت مردمی را چشیده‌اند. بیش از نیم قرن است که در اروپای غربی و آمریکای شمالی از جنگ خبری نیست، بخشی به دلیل توازن اتمی و

سازگاری ایدئولوژیکی و از همه مهم‌تر به این دلیل که میان دولتهای این مناطق صلح و دوستی حاکم بوده است».^(۵۴)

مشخصه اروپای غربی در مقام کمربند صلح، سطح بالای عدم وابستگی اقتصادی و عدم وجود درگیریهای نظامی داخلی بوده است. دولتهای داخل این کمربند به ندرت در رابطه حسنه خود به زور متوسل می‌شوند، و این در حالی است که در تعاملات داخلی این دولتها مسائل اقتصادی حرف اصلی را می‌زند. این دولتها نسبت به تأثیرات خارجی منفی امنیت ناشی از رفتار فردی امنیت، بسیار حساس‌اند و قصد دارند که بر سر مصونیت مرزهای خود به توافق رسیده و در مقابل یکدیگر موضع دفاعی بی‌خطر اتخاذ کنند. دولتهای این کمربند توأمان اعضای اتحادیه امنیتی مشترک و اتحاد امنیتی به شمار می‌آیند. این کشورها تمایل دارند که جهت احتراز از درگیری، الگوهای رفتاری خردمندانه یا واقع‌گرایانه را دنبال و سیاستهای دفاعی خود را به جای بدترین فرضیه‌ها، مبتنی بر محتمل‌ترین فرضیه‌های تهدیدآمیز کنند.^(۵۵)

در آسیای جنوب شرقی و مخروط جنوبی آمریکای لاتین مناطقی دارای کشمکشهای خفیف دیده می‌شود، چرا که دولتهای مستقر در این مناطق به رغم درگیریهای داخلی ترتیبی داده‌اند که از جنگ افروزی در میان خود پرهیز کنند. نشانه‌های بروز اتحادیه‌های شبه-امنیتی نوپا در این کشورها نیز ظهور کرده است.^(۵۶) در

این مناطق، درگیرها نسبت به مناطق کشمکش خیزی مثل خاورمیانه و آسیای جنوبی کمتر است. برای مدت زمان طولانی است که در این مناطق دیگر از جنگهای مرزی خبری نیست. و کشمکشهای داخلی نه دایمی و پایدار که گذرا و موقتی است، و این در حالی است که این کشورها از نظر اقتصادی چندان وابستگی متقابل به یکدیگر ندارند.^(۵۷) کشورهای مستقر در این مناطق نوعی همبستگی امنیتی را اتخاذ کرده‌اند و در این همبستگی سعی می‌کنند از انجام عملی که ممکن است منطقه را به آشوب بکشاند، پرهیز کنند.

در مدت زمانی کوتاه، نقش حمایت نظامی در آمریکا لاتین نسبت به سایر مناطق جهان به حد زیاد تغییر کرده است. دولتمردان آمریکای لاتین، خصوصاً دولتمردان آرژانتینی، برزیلی و شیلیایی نقش و کارکرد قوای نظامی را تا میزان زیاد تغییر داده‌اند. آرژانتین موفق‌ترین کشور در کاهش نقش قوای نظامی به شمار می‌آید، در حالی که نیروهای نظامی شیلی همچنان موضع قدرتی خود را حفظ کرده است. کشورهای آمریکای لاتین به نسبت‌های متغیر، عمدتاً به دلیل مردم‌سالاری و از میان رفتن درگیریهای داخلی که سبب می‌شود قوای نظامی در حالت آماده‌باش باقی بمانند،^(۵۸) در کاهش هزینه‌های نظامی و حجم نیروهای مسلح موفق عمل کرده‌اند. همکاری منطقه‌ای نهادینه شده، ابزار کلیدی رهبران کشورهای آمریکای لاتین جهت کاهش وظایف امنیتی قوای مسلح به حساب

می‌آید. این همکاری نتیجه عوامل متعددی است، از جمله بی‌اعتباری قانون نظامی در برخی کشورها، عملکرد ضعیف اقتصادی و پایمالی حقوق انسانی. معهذاً، پایان جنگ سرد عامل اصلی در موقعیت رهبران این کشورها در ایجاد همکاری منطقه‌ای و آزادسازی اقتصادی محسوب می‌شود.^(۵۹)

۳- دولتهای زیرنظامهای رقابتی منطقه‌ای

در این زیرنظامها، قدرتهای منطقه‌ای درگیر کشمکشهای طولانی مدت با یکدیگر و با قدرتهای بزرگی‌اند که سایه‌شان بر سر این کشورها سنگینی می‌کند. هیچ عامل بیرونی از امنیت اعتباری این قدرتها حمایت نمی‌کند و قدرتهای بزرگ مثل آمریکا معمولاً این کشورها را هدف تحریمهای اقتصادی و نظامی خود قرار می‌دهند. کشورهای هند، پاکستان، کره شمالی، ایران، عراق و سوریه از جمله این کشورها هستند. برخی از این کشورها به دنبال دستیابی به برتری در منطقه، و برخی دیگر نیز در امور داخلی خود با مداخله قوا مواجه‌اند. فضای این دولتها آکنده از کشمکشها و رقابتهای طولانی است. بنابراین تعریف، کشمکشهای بلندمدت تأثیرپذیرفته از مسائل لاینحلی مثل خاک، ایدئولوژی یا هویت‌اند، و معمولاً روابط کش و قوس‌دار میان این دولتها به حوزه تعاملات داخلی آنها نیز سرایت می‌کند. این دولتها همچنین خریدار تجهیزات نظامی‌اند، چرا که سعی دارند در راستای بازار تجهیزات نظامی، تجهیزات

پیشرفته نیز خریداری کنند. گرچه ممکن است به سبب داشتن حداقل «قدرت زیر بنایی»، نتوانند در جوامع خود کارایی و لیاقت نشان بدهند، اما به لحاظ قوای مسلح قدرت بلامنازع منطقه خود محسوب می‌شوند. بنابراین، به لحاظ برخی قابلیت‌های دولت، توانمند، و به لحاظ موارد مربوط به توانمندی اجتماعی ناتوان عمل می‌کنند. برنامه‌ریزی نظامی و اقدامات آنها بر اساس فرضیه‌های مبتنی بر بدترین حالت‌هاست.

کشور تایوان واقع در آسیای شرقی، بیشتر در پاسخ به تهدیدات چین اقدام به خرید تسلیحات کرده است. دو کشور کره نیز هزینه دفاعی خود را افزایش داده‌اند. حتی ژاپن به رغم چهار دهه دوری از جنگ، تا حدودی منش خود را عوض کرده، هزینه دفاعی را افزایش داده و در عملیات‌های خارجی برقراری صلح، مشارکت کرده است. حتی گفته می‌شود این کشور در صدد است که اصل نهم قانون اساسی خود را مبنی بر عدم جنگ افروزی ژاپن، اصلاح کند.^(۶۰) با این حال، ژاپن روابط متحدانه خود را با آمریکا تحکیم بخشیده و بدینسان امنیتی که ژاپن در پی آن است، امنیتی چندجانبه خواهد بود. مناطق کشمکش خیز درگیر نزاع‌های بلندمدت، عرصه‌هایی هستند که نقش امنیتی دولت همچنان پراهمیت باقی می‌ماند. تخصیصه کشمکش‌های بلندمدت، درگیری دراز دامن دو گروه است که یدی طولای در بحران‌سازی، و در برخی موارد جنگ افروزی دارند. مسائلی که

به درگیری و کشمکش دامن می‌زند، معمولاً مسائلی مربوط به سرزمین، ایدئولوژی و اخلاقیات است. در مناطق کشمکش خیز، دولت‌ها به دنبال «اولین رهیافت امنیتی» هستند، چرا که شدیداً دچار دغدغه دستاوردهای حاصله بوده، و به تبعات خارجی و منفی امنیت که برای دشمنان خود ایجاد می‌کنند، کمتر اهمیت می‌دهند. در این مناطق، روابط تجاری و اقتصادی به حداقل خود می‌رسد، خودکفایی اقتصادی هر کشور تحکیم‌بخش اقتصاد آن بوده، و موجب بروز آسیب‌پذیری‌هایی است که عمدتاً از آن اجتناب می‌شود. مناطق خاورمیانه، آسیای جنوبی و شبه جزیره کره نمونه‌های این الگوی رفتاری به شمار می‌آیند. کشورهای مستقر در این مناطق، از سیاست‌های دفاعی مبتنی بر فرضیه‌های بدترین حالت پیروی می‌کنند؛ به دیگر سخن، فرض این دولت‌ها بر این است که دشمنان آنها از فرصت‌های موجود نظامی بهره خواهند برد، مگر اینکه از طریق قابلیت‌های پیشرفته‌تر، بتوان راه آنها را سد کرد.^(۶۱) اکثر دولت‌های مستقر در این مناطق قابلیت‌های فعال نظامی خود را حفظ کرده، و نقش امنیتی خود را به سبب چالش‌های خارجی و داخلی تا حد فراوانی کاهش داده‌اند. برخی از این دولت‌ها نیز به مقابله با کشورهای غربی برخاسته‌اند. ایران، عراق، لیبی و کره شمالی در کشمکش جدی با آمریکا به سر می‌برند، حال آنکه دولت‌های مثل هند بیشتر هنجارهای دولت‌مداری بین‌المللی را پذیرفته، و به‌طور روزافزون، به

صورت بخشی از شبکه جهانی صنعت و فن آوریهای اطلاعاتی در آمده است. برخی از این دولتها جهت رویارویی با همسایگان یا گروههای استقلال طلب داخلی، نیروهای نظامی خود را تقویت کرده اند.^(۶۲) دولتهای مشمول این دسته بندی، کاندیدهای اصلی دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی محسوب می شوند، این سلاحها نمی توانند در روابط این دولتها با قدرتهای بزرگ نقش «یکسان سازی عمده» را بازی کنند. آمریکا و برخی از متحدانش، این دولتها را «دولتهای سرکش» نامیده اند، چرا که الحاق صلح آمیز این دولتها در نظام بین المللی، برای دولتهای فعلی، رعب آور است.

۴- دولتهای ضعیف و ناکام

این دولتها که عمدتاً در آفریقا قرار دارند، در ایجاد ساختارهای حکومتی جهت تأمین مصونیت امنیتی و اقتصادی شهروندان خود ناکام مانده اند. اکثر این دولتها با درگیریهای داخلی متأثر از نزاع قومی و نارساییهای سیاسی و اقتصادی، دست و پنجه نرم می کنند. نهادهای دولتی این کشورها اغلب فاقد مشروعیتند، و شهروندان چندان از قوانین دولتی دل خوشی ندارند. دولتهای مستقر در این کشورها نمی توانند آن گونه که باید و شاید شهروندان خود را از خطرات مصون نگه دارند. معهدا، این دسته بندی نیز گونه های متغیر دارد. خصیصه بسیاری از این دولتها از قبیل سومالی، نیجریه، سودان، سیرالئون، لیبیا و آنگولا ترکیبی است

متلون از کشمکش نظامی، نهادهای ناپایدار سیاسی، منابع محدود و همسایگانی ناآرام و بحران زده. برخی کشورهای آفریقای جنوبی از مخاصمه دست کشیده اند، و تعدادی نیز مثل سنگال، مالی، غنا و بنین توانسته اند آشوبهای خونین را آرام کرده، و «به سوی دموکراسی گام بردارند».^(۶۳) تأثیر جهانی سازی بر این دولتها، تأثیری منفی بوده است، چرا که ایجاد و گسترش نیروهای کوچک، از جهانی شدن تجارت تسلیحات آغاز می شود. با این حال، این فرایند در خلال سالهای متمادی اتفاق افتاده، و در مقاطع کوتاه پس از جنگ سرد به اوج خود رسیده است. در خلال جنگ سرد، ابرقدرتها، تأمین کننده اصلی تسلیحات و کمکهای اقتصادی به گروههای فرعی ملی درگیر جنگ بوده اند.

استحکام دولتها در تعیین نقش امنیتی دولت، از اهمیت بسزایی برخوردار است. در دولتهایی که در ایجاد ساختارهای داخلی مورد نیاز برای برقراری نقش صلح آمیز امنیت ناکام بوده اند، نقش حمایت گری دولت بسیار ناچیز بوده است. دولتهای ضعیف، عرصه هایی را تشکیل می دهند که هولستی آنها را «جنگهای نوع سوم» یا جنگهای داخلی می نامد. علت عمده وقوع این نوع جنگها، این است که «کشورداری و رابطه دولت با ملت و جامعه و مردم، پس از فرآیند استعمارزدایی حل نشده است». این کشورها از آن جهت ضعیف اند که فاقد دو شرط ضروری استحکام هر دولت یعنی مشروعیت و کفایت هستند».^(۶۴) جول

اس. میگردال «دولتهای ضعیف را آن دسته از دولتها دانسته که «رهبران آنها نمی‌توانند از کارگزاران دولت، جهت فراخواندن مردم به انجام آنچه خواست آنهاست بهره‌گیرند».^(۶۵) دولت قوی، «قدرت مطلقه در داخل کشور است. استفاده مشروع از قدرت در اختیار اوست و به طرزی کارآمد خشونت مشروع عمومی، یا خصوصی را کنترل می‌کند».^(۶۶) دولت ضعیف فاقد ویژگیهایی است که مان (Mann) آن را «قدرت خودکامه»، «قدرت نخبگان حکومت در اداره جامعه مدنی»، و «قدرت زیربنایی»، یعنی قابلیت نهادی دولت جهت اداره حکومت و تصمیم‌گیری کارآمد می‌نامد.^(۶۷)

فرجام

این مقاله به برخی راههای هدایت تحقیق درباره جهانی‌سازی، و تأثیر آن بر کارکرد امنیت ملی دولتها اشاره داشت. در ابتدا ترجیح دادم که به مباحث اصلی جهان‌گرایان در خصوص مسئله امنیت بپردازم. سپس، شیوه‌ای را جهت ارزیابی این مباحث پیشنهاد کردم و در آخر سه حوزه گسترده جهت ایجاد تغییرات در یک چارچوب نظام‌مند/زیرنظام‌مند تحلیلی ارائه دادم. بحث اصلی این بود که جنبه‌های مختلف جهانی شدن، دولتهای مختلف را به طرق مختلف تحت تأثیر قرار داده است. آنچه در پی می‌آید نشان می‌دهد که دغدغه اصلی این نوشته پرداختن به همین جنبه‌ها بوده است.

از دید قدرتهای بزرگ، نیروهای اجتماعی جهانی بر امنیت ملی تأثیر چندانی نداشته‌اند. ایالات متحده و چین هیچ‌یک، تأکید خود بر امنیت نظامی را کاهش نداده‌اند. گرچه تبعات ناگوار جنگ سرد تمام شده است، نتیجه‌ای که در اینجا حاصل می‌آید، این است که نیروهای اجتماعی و اقتصادی جهانی بر اولیویتی که قدرتهای بزرگ به نقش امنیت ملی می‌دهند، تأثیر اندکی برجای گذاشته‌اند. این امر در رقابت

بر اساس میزان انسجام اجتماعی - سیاسی دولت، و اتفاق آرای نهادی بر سر دولت‌مداری بدون خشونت داخلی، می‌توان ماهیت استحکام قدرت را سنجید. در حالی که دولت قوی تمام هم و غم خود را مصروف مصونیت شهروندان از تهدیدات خارجی می‌کند، دولت ضعیف اغلب قادر به کنترل گروههای داخلی نیست که همین امر به هرج و مرج دائمی و کشمکشهای داخلی می‌انجامد.^(۶۸) این دولتها همچنین در معرض دخالت قدرتهای خارجی و انضمام طلبی دولتهای همسایه با منشاء مشترک قومی قرار دارند. اکثر دولتهای آفریقایی از این شمارند، گرچه با توجه به قابلیت‌های دولتی، حتی در میان ضعیف‌ترین دولتهای منطقه نیز استثنائاتی به چشم می‌خورد. سومالی که از سال ۱۹۹۴ درگیر جنگ مرزی با اریتره بوده، به رغم نداشتن اقتدار

شدید این قدرتها بر سر نوآوری تسلیحاتی، فن آوری و ایجاد توازن جدید بر سر قدرت نهایی کاملاً مشهود است. شک نیست که پس از جنگ سرد، قدرتهای بزرگ هزینه های نظامی خود را کاهش داده اند، اما فقط به خاطر اینکه طی یک دهه دیگر آن را افزایش دهند. آمریکا، روسیه و چین درگیر شیوه های جدید مسابقات تسلیحاتی شده و هم اکنون بر دفاع موشکی، جنگ اطلاعاتی و تسلیحات هسته ای کوچک و کارآمد تمرکز دارند. وانگهی، این قدرتها اجازه نمی دهند دولتها به تسلیحات جدید اتمی و نیز موشکهای بالستیک مجهز شوند، و هشدار داده اند که عمومیت قابلیت های نظامی، برتری این قدرتها را در عرصه نظام بین الملل زیر سؤال خواهد برد. علاوه بر این، با توجه به ویژگی اصلی نظام بین المللی، یعنی انتقال قدرت ناشی از طلوع و افول قدرتهای بزرگ، «پایان تاریخ» امری چندان محتمل به نظر نمی آید. در واقع، مشخصه نظام بین المللی، نبود اهرمهای غیرخشونتی جهت اتحاد قدرتهای نظامی و اقتصادی رو به رشد، یا تعیین رهبری بدون کشمکش، برای آن قدرتهاست.^(۷۰)

پراکندگی نقش تغییرات نظام مند، پایان جنگ سرد، انقلاب در فن آوری و نیروهای جدید جهانی، از جمله مواردی است که پژوهشگر می باید به آن پردازد. دفاع از جهانی شدن در مقام منبع تغییر و تحول، بدون توجه به عوامل دیگر، جهانی شدن را به صورت مفهومی گنگ در آورده است. مهم تر از همه اینکه، پاسخ

دولتها به تغییرات اجتماعی جهانی در سراسر جهان یکسان نیست. در برخی مناطق، دولتها نسبت به مناطق دیگر به نقش امنیت ملی سنتی اهمیت بیشتری می دهند. برخلاف تحولات فزاینده در مناطقی همچون آمریکای لاتین، نقش امنیتی دولتها در مناطقی مانند آسیای شرقی و جنوبی، آفریقا و خاورمیانه چندان دچار کاهش نشده است. در حقیقت، در برخی از این مناطق، حتی در میان دولتهای دارای اقتصاد آزاد (مثل هند) و دولتهایی که برنامه های امنیتی منطقه ای پیش گرفته اند (مثل اندونزی)، نقش امنیتی خصوصاً در حوزه امنیت داخلی شدت یافته است. این امر نشان می دهد که، دولت دارای اقتصاد جهانی، نمی تواند از رقابت امنیتی مصون بماند. در اینجا لازم است میان رفتار اقتصادی و امنیتی تمایز قائل شد. دولتهایی که همسایگانی ناآرام دارند و دولتهایی که نگران موقعیت قدرت نسبی خود هستند، نسبت به امنیت نظامی سنتی توجه بیشتری مبذول می کنند.

پدیده عدم وقوع جنگهای دولتی پس از پایان جنگ سرد، موضعی است که با مواضع جهانی گرایان همخوانی دارد. حتی در اینجا نیز مدرک معتبری در دست نیست که نشان دهد دولتها به خاطر جهانی شدن از جنگ افروزی ابا دارند. نخست به دلیل اینکه در عرصه بین الملل، همیشه پس از یک دوره بلند مدت صلح و آرامش، دوره هایی در جنگ و جنگ افروزی سپری شده است؛ درثانی، همان گونه که دولتهای کوچک به سبب ترس از پیامدهای اقتصادی و

نظامی از اقدامات جنگی پرهیزی می‌کنند، هژمونی آمریکایی و ظهور شبه-تک قطبی گری در نظام بین‌المللی، موقعیت آرام بخشی مهمی را ایجاد کرده است؛ ثالثاً، افزایش ضریب مرگباری سلاحهای در اختیار دولت‌ها، خصوصاً دولت‌های درگیر نزاعهای بلندمدت، عاملی باز دارنده محسوب می‌شوند. تصمیم گیرانی که درباره کاربرد تسلیحات دغدغه ذهنی دارند، به دلیل دسترسی گسترده به تسلیحات، و کاربرد راهبردهای متقارن از سوی مخالفانی که در قابلیت‌های جمعی ضعیف‌ترند، دیگر نمی‌توانند پیروزی در جنگ را پیش‌بینی کنند؛ و آخر اینکه، چون اکثر دولت‌هایی که از استعمار رهایی یافتند در آسیای جنوب شرقی و آفریقا شیوه‌های مناسب‌تری را جهت بحث حول و حوش مسائل ارضی پیدا کرده‌اند، ظاهراً حجم مباحث مربوط به این موارد کاهش یافته است.

مناطق و دولت‌ها به لحاظ هزینه‌های نظامی، آمادگی جنگی و حجم و اندازه نیروهای مسلح نیز با یکدیگر متفاوتند. به نظر می‌آید نقش نهادهای بین‌المللی، در فراز و نشیب زمان، پذیرفته شده باشد. ظاهراً همین که دولت‌های اصلی تصمیمی را اتخاذ کنند، این نهادها نقش‌های ثانوی را بر عهده می‌گیرند. اتحادیه اروپا، آ.سه.آن، اتحادیه کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب، و دیگر سازمانها و نهادهای منطقه‌ای نقش امنیتی محدودی داشته‌اند. همان‌گونه که هاروی استار (H. Starr) نیز بیان داشته است، دولت‌ها و نیروهای فراملی

می‌خواهند و می‌توانند دوشادوش یکدیگر پیش روند.^(۷۱) به گفته لیندا وایز (L. Weiss) نظم جهانی در شکل کنونی خود، نه در تضاد با اصل سرزمینی، بلکه مبتنی بر تقارن نهادی ملی است.^(۷۲) تأثیر دولت‌ها و نیروهای فراملی بر یکدیگر به میزان کشمکش و همکاری جهانی و منطقه‌ای بستگی دارد. از این رو، در مناطق آرام، استقلال و خودکفایی ممکن است تا حدی سبب کاهش توجه ملی به نیروهای مسلح و تسلیحات نظامی شود. در مناطق پر کشمکش، دولت‌ها نقش امنیت را جهت بقا و ماندگاری ضروری می‌دانند. بنابراین، تأثیر جهانی‌سازی در عرصه جغرافیایی ناموزن است. در حالی که نیروهای فراملی ممکن است نیاز دولت‌ها را به تعقیب تمام و کمال علایق خود کاهش دهند، در عوض ممکن است در حوزه‌های مدنی و نظامی خود تحت تأثیر فن‌آوری‌های نوین قرار گیرند.

شواهدانندی در دست است که نشان دهد دولت‌های تجاری میل کمتری به مسئله امنیت دارند. تنها منطقه‌ای که از این لحاظ تغییراتی در آن رخ داده، منطقه آمریکای لاتین است. دولت‌ها از ابزارهای اقتصادی به مثابه ابزارهای سرکوب‌گرانه استفاده می‌کنند، و آمریکا و متحدانش بزرگ‌ترین کاربران این نوع ابزارها به‌شمار می‌آیند. ظاهراً ابزار اقتصادی ابزاری ارزان قیمت جهت سرکوب به حساب می‌آید، گرچه در خصوص یوگسلاوی و عراق نقش کارکردی زیادی نداشته است. ظاهراً نقش

بازیگران فراملی در وجوه سیاست امنیتی نیز افزایش یافته است. با این حال، این امر ظاهراً مقطعی و محدود به مسائلی ویژه از قبیل مینهای زمینی و تسلیحات سبک است. در واقع بازیگرانی از این دست، حتی در دوران جنگ سرد، نیز فعال و پویا بوده‌اند.

دولتها مجدداً به انواع جدید تهدیدات امنیتی روی آورده‌اند. حتی در اینجا نیز رفتار دولتها، اصل ضروری حل و فصل بیشتر تهدیدات امنیتی، خصوصاً در حوزه امنیت اقتصادی، زیست بومی و انسانی به حساب می‌آید. تأکید بر تهدیدات جدید و گاهی ناتوانی دولتها در مواجهه با این چالشها، صرفاً بدین معنا نیست که دولتها قدرت خود را از دست داده‌اند. در واقع، حتی در حل و فصل چالشهای امنیتی سنتی، رویکردها و راهکارهای گوناگون به چشم می‌خورد. استحکام دولت می‌بایست با توجه به قابلیت دولت جهت تطبیق با محیط جدید مورد مذاقه قرار گیرد. به گفته وایز، دولتهای قدرتمند خود قوانین بازی را جهت همراهی با «اقتصاد بدون مرز» تغییر داده‌اند.^(۷۳) سازش با محیط جدید از این جهت نقطه ضعف به حساب نمی‌آید. اگر دولت در فرایند سازش جهت میل به مصونیت امنیتی، راهبردهای غیرسرکوبگرانه را پیشه کند، این امر ضعف دولت را در پی نخواهد داشت. در واقع، دولت تمایل ندارد چه در درون چه برون، به زور متوسل شود. دولتها جهت سرکوب به توان و نیرو نیاز دارند، اما «کاربرد بیش از حد قدرت در

داخل، از توانایی حاکمیت دولت می‌کاهد. قدرت ممکن است فرمانبرداری به دنبال آورد، اما در عین حال استفاده بیش از حد از قدرت مشروعیت دولت را زیر سؤال می‌برد.»^(۷۴)

به طور خلاصه وجود نیروهای اجتماعی جهانی انکارنشده است، و به نظر می‌آید که بر نقش امنیتی دولت بی‌تأثیر نباشد. این تأثیر به گفته موافقان و مخالفان نه بنیادی است، و نه بدون تبعات. تأثیر این نیروها به منطقه مورد نظر بستگی دارد. در این مقطع مشکل بتوان درباره امنیت ملی دولت یا اصل بنیادی وجود امنیت، یعنی مصونیت شهروندان در برابر تهدیدات داخلی و خارجی داد سخن راند. همچنین پرداختن به رقابت نیروهای مسلح، حوزه‌های نفوذ و قدرت این نیروها و زمینه خشونت در نظام بین‌المللی، بسیار نظری خواهد بود. و شاید صحبت از اینکه در حال حاضر اکثر دولتها، همچون قرون گذشته، به نقش نظامی امنیت توجه دارند، جزم‌اندیشی به حساب آید.

پانوشتها

1- Tilly puts it eloquently: "War made states, and the state made war." Charles Tilly, "Reflections on the History of European State-Making," in Tilly, ed., **The Formation of National States in Western Europe**, (Princeton: Princeton University Press, 1975), p.3-83. See also Felix Gilbert, ed., **The Historical Essays of Otto Hintze**, (New York: Oxford University Press, 1975), ch.5; Michael Mann, **The Sources of Social Power**,

- World Order," **Foreign Affairs** Vol. 76, No.5, 1997.
- 8- Mark W. Zacher, "The Territorial Integrity Norm: International Boundaries and the Use of Force," **International Organization** Vol. 55, No. 2, Spring 2001, pp. 215-50.
- 9- Michael Mann, "Has Globalization Ended the Rise and Rise of the Nation-state?" in T.V. Paul and John A. Hall Eds., **International Order and the Future of World Politics**, (Cambridge: Cambridge University Press, 1999), p. 238.
- 10- Jessica Mathews, "Power Shift," **Foreign Affairs**, Vol. 76, No. 1, January / February 1997, p. 51, 59-66. Rosenau, "New Dimensions of Security....," p. 258.
- 11- K. J. Holsti, **The State, War, and the State of War**, (Cambridge: Cambridge University Press, 1996).
- 12- Peter F. Drucker, "The Global Economy and the Nation-State," **Foreign Affairs** Vol. 76, No. 5, September-October 1997, pp. 170-71; Mark W. Zacher, "The Decaying Pillars of the Westphalian Temple: Implications for International Order and Governance," in James N. Rosenau and Ernst-Otto Czempiel eds., **Governance without Government: Order and Change in World Politics**, (Cambridge: Cambridge University Press, 1992), p. 60.
- 13- Richard Rosecrance, "The Rise of the Virtual State," **Foreign Affairs**, Vol. 75, No. 4, July / August 1996, pp. 46-47.
- 14- Etel Solingen, **Regional Orders at Century's Dawn**, (Princeton: Princeton University Press, 1998), p. 46.
- 15- Bruce Russett, **Grasping the Democratic Peace**, (Princeton: Princeton University Press, (Cambridge: Cambridge University Press, 1993), pp. 412-13.
- 2- Peter Evans, **Embedded Autonomy: States and Industrial Transformation**, (Princeton: Princeton University Press, 1995), p.5.
- 3- Norrin Ripsmann, Comments at the Conference on "What States Can do Now", (Montreal: McGill University November 2000).
- 4- James H. Mittelman, **The Globalization Syndrome: Transformation and Resistance**, (Princeton: Princeton University Press, 2000), p.6; see also Anthony Giddens, **The Consequences of Modernity**, (Cambridge: Polity Press, 1990), p.64; James H. Mittelman ed., **Globalization: Critical Reflections**, (Boulder, CO, Lynne Rienner, 1996).
- 5- Kenichi Ohmae, **The End of the Nation State**, (New York: Free Press, 1995), vii.
- 6- Ronnie D. Lipschutz, **After Authority: War, Peace and Global Politics in the 21st Century**, (Albany: State University of New York Press, 2000).
- 7- For the soft versions, see James N. Rosenau, "New Dimensions of Security: The Interaction of Globalizing and Localizing Dynamics," **Security Dialogue**, 25(3) 1994, pp. 255-81; Tony Spybey, **Globalization and World Society**, (Cambridge, Polity Press, 1996); Hans-Henrik Holm and George Sorensen, **Whose World Order? Uneven Globalization and the End of the Cold War**, (Boulder, CO.: Westview Press, 1995); David Held, et al, **Global Transformations: Politics, Economics and Culture**, Stanford: Stanford University Press, 1999); James H. Mittelman, ed., **Globalization: Critical Reflections**, (Boulder, CO, Lynne Rienner, 1996); Anne-Marie Slaughter, "The Real New

- Waning of Major War, University of Notre Dame, April 6-8, especially Raimo Vayrynen, "The Waning of Major Wars: Contending Views," John Mueller, "Does War Still Exist?," and Kalevi J. Holsti, "The Changing International System and the Decline of Major War." 2001,
- 23- John Mueller and Karl Mueller, "The Methodology of Mass Destruction: Assessing Threats in the New World Order," **The Journal of Strategic Studies** Vol. 23, No. 1, March 2000, p. 180.
- 24- For a study of the reluctance of Japanese police to use physical violence to enforce state security, see Peter J. Katzenstein, **Cultural Norms and National Security: Police and Military in Postwar Japan**, (Ithaca: Cornell University Press, 1996).
- 25- On the limitations of exclusive reliance on force to exercise power, see Robert W. Jackman, **Politics without Force: The Political Capacity of Nation State**, (Ann Arbor: The University of Michigan Press, 1993), p. 37.
- 26- For these figures, see **SIPRI Yearbook 2000**, (Oxford: Oxford University Press, 2000), p. 232.
- 27- For the figures, see *Ibid.*, **SIPRI Yearbook**.
- 28- Congressional Research Service, "Conventional Arms Transfers to Developing Nations", 1993. 2000," cited in Thom Shanker, "Global Arms Sales Rise Again, and the U. S. Leads the Pack," **www.nvtimes.com**. 8/20/2001.
- 29- For these statistics, see **Fact Sheet**, (Washington D. C.: Center for Defense Information, February 7, 2000).
- 30- **SIPRI Yearbook 2000**, 245-47.
- 1993); See also, Steve Chan, "In Search of Democratic Peace: Problems and Promises," **Mershon International Studies Review**, Vol. 41, 1997, pp. 59-85; Michael Doyle, "Liberalism and World Politics," **American Political Science Review**, Vol. 80, No. 4, December 1986, pp. 1151-69;
- 16- For instance, see **The Power of Human Rights: International Norms and Domestic Change**, (Cambridge, Cambridge University Press, 1999).
- 17- For these positions, see Richard Price, "Reversing the Gun Sights: Transnational Civil Society Targets Land Mines," **International Organization** Vol. 52, No. 3 Summer 1998, pp. 613 - 44; Martha Finnemore, "Constructing Norms of Humanitarian Intervention," in Peter J. Katzenstein ed., **The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics**, (New York: Columbia University Press, 1996), pp. 153-85.
- 18- Rippman, Comments.
- 19- Ted Robert Gurr, Monty G. Marshall and Deepa Khosla, eds., **Peace and Conflict 2001**, (Center for International Development and Conflict Management, (College Park, MD: University of Maryland, 2001), p. 9.
- 20- **SIPRI Yearbook 2000**, (Oxford: Oxford University Press, 2000) pp. 15-17.
- 21- On the significance of offense-defense balance in determining war and peace, see Sean M. Lynn-Jones, "Does Offense-Defense Theory Have a Future?," University of Montreal-McGill Research Group in International Security, Working Paper 12, October 2000.
- 22- For discussions of these factors, see Papers presented at the Conference on the

pp. 25, 27; See also David A. Baldwin, "Interdependence and, Power: A Conceptual Analysis," **International Organization**, Vol. 34, No. 4, Autumn 1980, pp. 471-506. The logic of most studies of conflict and interdependence is that "states are less likely to fight if there exist additional opportunity costs associated with military force." Erik Gartzke, Quan Li, and Charles Boehmer, "Investing in Peace: Economic Interdependence and International Conflict," **International Organization**, Vol. 55, No. 2, Spring 2001, p. 394.

39- "Trading states recognize that they can do better economically through internal economic development sustained by a world-wide market for their goods and services than by trying to conquer and assimilate large tracts of land." Richard Rosecrance, **The Rise of the Trading State: Commerce and Conquest in the Modern World**, (New York: Basic Books, 1986), pp. 24-25.

۴۰- طبق دیدگاه برخی محققان، تجارت آزاد و روابط اقتصادی رایج میان دولتهای غربی به طرز گسترده به رقابت جنگ سرد میان شرق و غرب بستگی دارد. به گفته بنیامین کوهن، هدف اصلی آمریکا در دوره پس از جنگ سرد بازسازی اقتصاد معیوب اروپای غربی و ژاپن و ارتقای اقتصاد کانادا بود، چرا که آمریکا اعتقاد داشت این کشورها می توانند جلوی گسترش کمونیسم را بگیرند.

۴۱- به گفته دروکر، در طی دو قرن اخیر هرگاه احساس سیاسی و سیاست دولت ملی با خردورزی اقتصادی عجین شده است، احساس سیاسی و دولتهای ملی برنده میدان بوده اند....

42- Baldev Raj Nayar, "Globalization, Nationalism and Economic policy Reform," **Economic and Political Weekly**, Vol. 32, No. 30, July 26, 1997, pp. 93-104.

43- President Bush's Proposed Budget Presented to Congress, April 9, 2001 (www.cnn.com/allpolitics/resources/2000/pdf/budget.pdf).

31- For the post-Cold War interventions, see Karen A. Mingst and Margaret P. Karns, **The United Nations in the Post-Cold War Era**, 2nd edn., (Boulder, CO, Westview Press, 2000), p. 111.

۳۲- در واقع، میان سیاست و انسانمداری رابطه ای نزدیک برقرار است.

۳۳- تعداد افراد و سازمانهای فعال در عرصه جهان بدون دخالت مستقیم رو به افزایش است.

34- Hedley Bull, "The State's Positive Role in World Affairs," **Daedalus**, Vol. 108, No. 4, Fall 1979), p. 111-123.

35- Colin Gray, "Clausewitz Rules, Ok? The Future is the Past -- with GPS," **Review of International Studies** 25, December 1999), p. 169.

36- Norman Angell, **The Great Illusion**, (New York: G.P. Putnam's Sons, 1909).

37- John H. Herz, "The Territorial State Revisited: Reflections on the Future of the Nation State," in James N. Rosenau, (ed.), **International Politics and Foreign Policy: A Reader in Research and Theory**,

New York: The Free Press, 1969), pp. 76-77; See also Herz, "Rise and Demise of the Territorial State," **World Politics**, Vol. 9, 1957, p. 473; Klaus Knorr, **On the Uses of Military Power in the Nuclear Age**, (Princeton: Princeton University Press, 1966).

38- Albert O. Hirschman, **The Passions and the Interests: Political Arguments for Capitalism before its Triumph**, (Princeton: Princeton University Press, 1977); Robert O. Keohane and Joseph S. Nye Jr., "Power and Interdependence Revisited," **International Organization**, Vol. 41, No. 4, Autumn 1987, pp. 727; Roberet O. Keohane and Joseph S. Nye, **Power and Interdependence**, 2nd edition, (New York: Harper Collins, 1989),

- Foreign Relations Press, 1999).
- 53- Emmanuel Adler and Michael Barnett, "A Framework for the Study of Security Communities," in Adler and Barnett, eds., **Security Communities**, (Cambridge: Cambridge University Press, 1998), pp. 29-65.
- 54- Holsti, **The State war and the State of War**, p. 16.
- 55- Paul, **Power versus Prudence**, p. 21.
- 56- According to Adler and Barnett, three phases can be seen in the development of a security community; nascent, ascendant, and mature. Only the European case qualifies as a mature security community. Adler and Barnett, "A Framework for the Study of Security Communities," pp. 29-65. For the Southeast Asian experience, see Amitav Acharya, "Collective Identity and Conflict Management in Southeast Asia", in Adler and Barnett eds., **Security Communities**, pp. 198-227. On Latin America, see Andrew Hurrell, "An Emerging Security Community in South America" in **Ibid.**, 228-64.
- 57- Paul, **Power versus Prudence**, p. 21.
- 58- Wendy Hunter, "Civil-Military Relations in Argentina, Brazil and Chile: Present Trends, Future Prospects," in Felipe Aguero and Jeffrey Stark, **Fault Lines of Democracy in Post-Transition Latin America**, (Miami: North-South Center Press, 1998, p. 309.
- ۵۹- با وجود تمام این تحولات، مشکل امنیتی آمریکای لاتین همچنان به قوت خود باقی است. طبق گفته دمینگز، دولتهای آمریکای لاتین پس از دوره جنگ سرد با چالشهای امنیتی متعدد روبرو بوده است. این چالشها بدین قرارند: مشکل امنیتی کلاسیک ناشی از تجهیز قوا، مشکلات مربوط به پایداری و ناپایداری داخلی، تحرک نظامی و اقدام گروههای شورشی قاچاقچیان مواد مخدر علیه ثبات دولتهای قانونی.
- 60- According to one analysis, with a defense
- ۴۴- دولتهای تجاری بر این باورند که می توانند از نظر اقتصادی در پیشرفت اقتصادی داخلی بهتر ظاهر شوند.
- 45- Shanker, "Global Arms Sales...."
- 46- Mittelman, **The Globalization Syndrome**, 131. The Examples of the US not going along with other states include the global mines ban treaty, light arms treaty, CTBT, and the ABM Treaty.
- 47- Edward N. Luttwak, "Toward Post-Heroic Warfare," **Foreign Affairs**, Vol. 74, No. 3, May/June 1995, pp. 109-22.
- 48- "The Opening Moves in Putin's Game of Chess," **Stratfor.com**, 24 April 2000.
- ۴۹- دکترین امنیت ملی نوین که در سال ۲۰۰۰ انتشار یافت، مسائل امنیتی مورد نظر روسیه را منعکس کرده است. برای اولین بار پس از جنگ سرد، دکترین امنیت ملی به صراحت غرب را «تهدید ذاتی» برای امنیت روسیه قلمداد کرد.
- 50- **New York Times**, March 15, 1999.
- 51- Samuel S. Kim, "China's International Organizational Behavior," in Thomas W. Robinson and David Shambaugh eds., **Chinese Foreign Policy: Theory and Practice**, (Oxford: Clarendon Press, 1994), pp. 401-34. See also Mel Gurttov and Byong-Moo Hwang, **China's Security: The New Roles of the Military**, (Boulder: Lynne Rienner, 1998); Allen S. Whiting, "Chinese Nationalism and Foreign Policy after Deng," **China Quarterly**, No. 142, June 1995, pp. 295 and 316; Paul H. Goodwin, "Force and Diplomacy: China Prepares for the Twenty-First Century," in Samuel S. Kim ed., **China and the World**, 4th Edition, (Boulder: Westview Press, 1971, pp. 171-92.
- 52- For the Chinese approach to international institutions, see Elizabeth Economy, Michael Oksenberg, and Lawrence J. Korb, eds., **China Joins the World: Progress and Prospects**, (New York: Council on

- Ikenberry, **The State**, (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1989), p. 97.
- 67- Mann, **The Sources of Social Power**, Vol. II, (Cambridge: Cambridge University Press, 1993), p. 59.
- 68- Barry Buzan, **People, States & Fear**, (Boulder CO: Lynne Rienner, 1991), p.99-101.
- 69- Gurr, Marshall and Khosla eds., **Peace and Conflict 2001**, pp. 11-12.
- 70- On this see, Kalevi J. Holsti, **Peace and War: Armed Conflicts and International Order 1648-1989**, (Cambridge: Cambridge University Press, 1991), p. 339; Ronald L.Tammen et al., **Power Transitions: Strategies for the 21st century**, (New York: Chatham House 2000).
- 71- Harvey Starr, **Anarchy, Order and Integration**, (Ann Arbor: The University of Michigan Press, 1997), p. 73.
- 72- Linda Weiss, "Globalization and National Governance: Antinomy or Interdependence?" **Review of International Studies**, No. 25, December 1999, 59-88, p. 60.
- 73- Linda Weiss, **The Myth of the Powerless State**, (Ithaca: Cornell University Press, 1998), p. 212.
- 74- Otwin Marenin, "The Police and the Coercive Nature of the State," in Edward S. Greenberg and Thomas F. Mayer, eds., **Changes in the Stat: Causes and Consequences**, (Newbury Park: CA Sage Publications, 1990), pp. 128, 115-129. Robert Jackman argues in the same vein about legitimate and illegitimate uses of force: "Successful regimes militarily or otherwise are those that are capable of exercising power, while those that rely primarily on force are likely to be unsuccessful." **Politics without Force**, p. 37.
- budget of \$35 billion "Japan's defense spending exceeds that of both Russia and China. Tokyo has the second largest navy in Asia -- behind the United States- a substantial standing army, and its technology is second to few. The military option is Japan's for the taking, should it choose." "Asia's Future Centers on China and Japan's," www.Stratfor.com, Global Intelligence Update, December 22, 1999.
- 61- Paul, **Power versus Prudence**, p. 20.
- 62- As Martin Shaw points out, the "fuller integration of these states into global state institutions" may be the best means to neutralize the possibility of war involving them. Martin Shaw, "The State of Globalization: Towards a Theory of State Transformation," **Review of International Political Economy**, Vol. 4, No. 3, Autumn 1997, p. 512.
- 64- Holsti, **The State, War and the State of War**, p. 40. Evans correctly points out a difficulty in this characterization. Those states characterized as weak' may be strong in one of these characteristics. "Some states are extremely strong in despotic power, but weak in infrastructural power." Evans, **Embedded Autonomy**, p. 45.
- 65- Joel S. Migdal, **Strong Societies and Weak States**, (Princeton: Princeton University Press, 1998), p. xiii.
- 66- Holsti, **The State, War and the State of War**, p. 94. As Hall and Ikenberry put it: "the power of the state is greatest when the state is able to maximize options at subsequent moments of a decision. The ability to act flexibly--to intervene, withdraw, reform or abstain -- is at the heart of state capacity." John A. Hall and G.John